

سالنامه مجله کابل



۱۳۱۱

کتابخانه

تاریخچه مختصر افغانستان

نگارش جناب میر غلام محمد خان غبار
عضو انجمن ادبی کابل

حسب تکلیف انجمن محترم ادبی کابل: برای اولین سالنامه که نشر آنرا در وطن مصمم شده اند اینک ورقاره چندی (در موضوع تاریخ افغانستان) در نهایت اختصار ترتیب و به مقاله هموطنان مخصوصاً متحصّلین عزیز مدارس تقدیم می‌نمایم. کتابهای شرقی و غربی که در تحریر این تاریخچه ماخذ قرار داده شده، و ما از آن‌همه آنچه را بقایید ما نزدیکتر بود گرفته ایم اینهاست:

تاریخ هیروود مصنفه لارنس - اقوام افغانستان مؤلفه دا کتریلو - افغانستان فریر، تألیف فریر - کیمبرج هستری اف اندیا مصنفه رایسن - آثار عتیقه بودائی بابیان تألیف مسیو گودار، مادام گودار، مسیو هاکن - رساله مجسمه تراشی کریگو بودیک در کاپیسا محرره مسیو ژوزف هاکن - اسکلییدی بریتانی - انسکلوپیدی اسلامی بریتانی - راه نمای تکیلا مؤلفه جون مارشل - عتائق وسط آسیا مؤلفه سر اوریل استین - تاریخ ملل شرق و یونان تألیف البرمالی و ژول ایزاک، جغرافیای تاریخی ایران تألیف بارتوله - تاریخ عمومی احمد رفیق - تاریخ ییحق - جهانکشیای جویی - یک حصه از زین الاخبار کردیزی - تاریخ طبری - روضه الصفای خوند میر - فرشته محمد قاسم - حبیب السیر - تاریخ کزیده مستوفی - نزهت القلوب مستوفی - معجم البلدان یا قوت حموی - روضات الجنات اسفزاری - منتخب النواریخ محمد الحاکمی شیرازی - حیات افغانی تألیف محمد حیات خان افغان - خورشید جهان تألیف شیر محمد خان افغان - سراج النواریخ تألیف فیض محمد خان افغان و چندین کتب تاریخی دیگر.

م. غبار

میر ویم بمقصد:

افغانستان ملکیتی است در آسیای جنوبی که جغرافیای طبیعی و زوادی قدیم او شامل ممالک افغانستان، حایه، بخارا و سمرقند، خوارزم، خراسان و کرمان، کل سیستان، بلوچستان، سند، پنجاب، کشمیر است، اما جغرافیای سیاسی قدیم او بعلاوه ممالک مذکوره شامل ولایات کاشغر، ختن، قشما، فارس و حوضه های هندوستان نارود بازگنگا و جمنای شمرده می‌شد. در قرون مابین المسیح افغانستان بنام های باختر، آریانه، آریا و رنا خوانده می‌شد، و در دوره اسلام مشهور به خراسان گردید، ولایات عمده افغانستان قدیم عبارت بود از: - تخارستان (قطغن و بدخشان حایه) باختر (میمنه و مزار) سغد (بخارا و سمرقند) خوارزمیش (خوارزم) آریانا (هرات) ابارتیا (خراسان) کار امانیا (کرممان) سگستین یا سجستان (سیستان) فراه و پشت رود (زابلستان یا اراکوسیا) قندهار (اوریشیا) بلوچستان (اندس) سند (زیت کوش) پنجاب (کشمیر)، بلورستان یا بول (نورستان و چترال) یا کنیا یا باختر (سمت جنوبی حایه) گندهارا (ولایات پشاور سوات، کابل) غور (هزارهات حایه و غور).

زاد نفوس افغانستان عبارت از آریایی های هند و اروپایی بوده و مشهور ترین طوایف آنها پشتها ، باخترا ، تخار ها ، دادیک ها (تاجیک ها) پارت ها ، اسکاکی ها ، سفیدها ، بلوچ ها شمرده میشوند . در مرور دهور قسمی از زاده های یونانی ، زرد ، سایی ، هندی هم در بعضی حصص افغانستان مخلوط و تحلیل گردید .

السنه و لجه های افغانستان مشتق از اصل اریائی و عبارت از زبانهای باختری ، تخاری ، تاجیکی ، پشتو ، هروی ، زابلی ، سکزی ، بلوری ، سفیدی بوده و در قرون ماضیه قسماً السنه خالصی از قبیل یونانی ، مغولی ، سایی ، هندی (پراکریت ، پنجابی ، سندھی ، کشمیری ، پشتوئی) هم در افغانستان نفوذ نموده است .

اما دیانت قدیم افغانستان عبارت بود از عناصر پرستی ، زردشتی ، بودائی و قسماً برهمنی .

افغانستان از نقطه نظر مدنیت دارای قدیمترین مدنیت های آسیائی بشمار میرود ، و این تمدن ها بشام مدنیت باختری « و گریکو بودیک » در صنایع تاریخ ملل مقام برجسته فی دارد ، آثار عتیق بلخ ، بامیان ، هده و غیرها یادگار های هان مدنیت قدیمند که امروزه مورد توجه و تقصص علمای مغرب زمین گردیده و در نتیجه تحقیقات عمیق کتابهای دایر بآن نوشته آمده است ، اما مدنیت افغانستان در دوره اسلام (عهد سلطانی ها ، غزنویها) فصل دیگری است که بر فضل و افتخار این مملکت می افزاید . افغانستان از نقطه نظر تشکیلات ارضیه در بهترین قسمت های آسیا واقع و دارای آب و هوای گوارا ، محصولات زمینی نافع ، معادن قیمتی ، حیوانات و طیور مختلفه ، نسل قوی و مستعدی بوده است .

افغانستان حالیه در آسیای وسطی با شکل بنیاعده فی افزاده که از جهات اریبه باچین ، تورکستان روسیه ، فارس ، بلوچستان انگلیزی و قسماً سرحدات آزاد پختونیا (در حصص شرقی مملکت باخط دیورند مطابق حد بخشی سال ۱۸۹۳ مسیحی) محدود و متصل است ، نفوس حالیه افغانستان تقریباً ۱۲ میلیون در داخله و چهار میلیون در سرحدات شرقی و دو میلیون در ممالک همجوار بوده و عموماً از جنس آریا و مسلمان راسته العقیده بشمار میروند . زبان رسمی مملکت دادیکی یا تاجیکی افغانستان (فارسی امروزه) و زبانهای ملی عبارت از پشتو و بلوری (نورستانی) است .

سرحد حالیه مملکت افغانستان بعد از جنگهای متعددی با خارجی ها از سال ۱۸۸۴ مسیحی تا ۱۹۰۵ معین گردیده و شکل ذیل را اختیار کرده است :- از غرب شمال افغانستان خط سرحدی از ذوالفقار بجناب شرق متوازی جبین هند و کوه امتداد یافته و ۳۵ میل بجناب شمال علاقه جمشیدی هرات رود کشک را در چهل دختران (آخرین ایستگاه ترین روسیه) عبور میکند و بعد ها بطرف شمال مشرق سیر کرده و رود مرغاب را در حد مروجات افغانی تیر میشود و کوههای چل را باریکستانهای علیی ترکها گذشته برودبار آمون توصل می نماید (سرحدات مذکوره توسط منار ها و تقصبات طبیعی آبها و اراضی مشخص میشود) از نقطه اتصال خط سرحدی با رودبار آمون (خم آب) تا گوشه شرقی غدیر و کتوریا (در بامیر ها) رود آمون فاصل طبیعی خاک روس و افغانستان است . از کول ویکتوریا خط سرحد ، بامیر را قسماً باافغانستان گذاشته مابقی را جزو حدود روس مینماید (مطابق فیصله هیئت های حدبشی ۱۸۹۵) بعد ها خط سرحد از سلاسل صعب المزور جبال گذشته بکوههای برفدار دایمی چین (سرکول) منتهی میگردد ، از ذوالفقار تا سرکول طول خط سرحدی افغانستان (۷۵۰) میل است . از سرکول خط سرحد افغانی بجناب غرب دور خورده و در یک خط متوازی جبال هندو کوه برفن دوام میکند [عرض افغانستان در حصصه باریک بیشتر از ۱۰ تا ۱۵ میل نبوده و قسمی ازین زمین باریک و بلند رو بجناب شرقی شمال (موسوم به واخان) تا بامیر منته میشود که در آنجا فاصل حدود انگلیز و روس بوده و خاک افغانستان را

در شرق شمال بسرحد چین میرساند. ارتفاع این خطه عجیب و مریب دایم البرف از ۱۹ تا ۲۴ هزار فٹ است [ازینجا خط سرحد بهرراه سلسله کوه‌های بلند چترال بطرف نورستان می‌رود و در نزدیک کوتل دورا (دارای ۱۵۶۰۰ فٹ ارتفاع) ولایت چترال را از رودبار دلیخه جدا میکند . سرحد افغانی و چترال ازینجمله نادره ازنوای عبارت از یک کوه برافراشته بوده و در جنوب چترال متصل دره مذکوره خط سرحد با رود چترال مقاربت می‌نماید و وادیهای چترال و باشگول افغانی بهم ملحق میشوند . بعد ازین خط سرحدی از پہلوی شهر قدم پشت گذشته و دروادی کتر می‌آید و از آنجا در یک خط معوج بجنوب امتداد یافته علاقه می‌بندد را عبور می‌کند و در حد پلوسی رود کابل را قطع نموده مستقیماً بجانب جنوب سیر و تا تورخم می‌رسد (از سرکول تا تورخم و از تورخم تا کوه ملک سیاه در منتهای جنوب غربی افغانستان با سرحد افغانی ولایاتی تماس میکنند که تحت حمایت انگلیز هاست) از تورخم خط سرحدی بطرف سین سین غر (سفید کوه) که سرکوب علاقه آزاد (تیرا) است رفته و از اینجا وادی کرم (مرکز طوایف توری پشته) را دوره نموده از حکومتل پیوار (سرحد حاجی) می‌گذرد و باز (کیتو) را گذشته بسرحد شمال (توبی) رسیده گوشه غربی وزیرستان را عبور می‌نماید و بمقام (دوماندی) رود گومل را قطع کرده در جنوب رود گومل با سرحد بلوچستان تماس میکنند . از اینجا خط سرحد بطرف جنوب غربی روان شده و باز بجنوب شورواک و نوشکی می‌رود ، و متصل نوشکی ریگستان هلند را گذشته تقریباً در یک خط مستقیم از بین ریگستان سینستان بجانب غرب تا سرحد فارس می‌رسد و در مقام کوه ملک سیاه و جنوب سینستان با سرحد فارس تلاقی میکند ، ازینجا تا ذوالفقار خط سرحدی افغان و فارس در یک خط تقریباً مستقیم امتداد پیدا میکند (و این همان خط سرحدی است که در سال ۱۹۰۴ معین شده)

(دوره اول)

از قدیمترین ازمینه تاریخی تا ظهور اسلام

از قدیمترین ازمینه تاریخی تا قرن هفت قبل المسیح :

در ازمینه قبلالتاریخ تراس سفید (هند و اروپائی) در آسیای وسطی زنده گی میکرد ، ازاینجمله شعبه آریائی که از هشت شعبه هند و اروپائی است و به حصه اسکائی ، آریئی (ایرانی) هندی منقسم میشود - از سایر شعب جدا شده و تقریباً در سه هزار سال قبل المیلاد اراضی واقع بین سبجون و جیجون را مسکن قرار دادند و بعدها رخت هجرت باافغانستان کشیده تخت در ولایت باختر (بلخ) اقامت اختیار نمودند ، و متعاقباً از جهت کثرت نفوس و قلت جای از راهای شمال و شرق و شمال غرب بیایر وادی های افغانستان از قبیل آریانه یا هرات ، اپارتیا یا خراسان ، غور ، اراکوسیا یا قندهار ، اوریسیا یا باوچستان ، تخارستان یا بدخشان و فلفن ، بولورستان یا نورستان و چترال ، گند هاریا یا کابل ویشاور ، باکتیا (ولایات جنوب و شرق تا سند) اندس یا سند ، ژت گوش یا پنجاب ، ککشمیر و غیره پراکنده و منقسم گردیدند . آریشها در ورود خود باافغانستان با بومیان وحشی منشی دوچار و آنها را در نتیجه جنگها برانداخته جایشان را اشغال نمودند ، درین عهده آریش ها مردمان زراعت یسه و مالدارانی بودند ، دین آنها عبارت از عناصر و قوای طبیعت پرستی و زبان شان همان زبان معروف آریا که یکی از هفت شاخه زبان آریش است بشمار میرفت ، ماهیت اصلی زبان آریا هنوز مجهول است و پسان السنه پشتو ، سیکزئی (سینستانی افغانستان) سفدی ، ارمی ، پہلوی فارسی ازو مشتق و بطور زمان لهجه های مختلف در افغانستان و دیگر جا ها از همین شاخه منشعب گردید .

در تاریخ قدیم همراه باختر افغانستان مهمترین حرکات نژاد هند و اروپائی موجود است. محدثه مغربها اورا گهواره تہذیب حالی خود را میخوانند، این حرکات مبهم عبارت است از هجرت آریانیای هند و فارس از افغانستان در حوضه های هند و مملکت فارس که از دو تا دویم هزار سال قبل المیلاد بعمل آمده، هندی ها و فارسی ها بعد از آنکه از افغانستان هجرت کردند زبان و مذهب آریائی افغانستان را با خود یادگار بردند و مدت ها اشتراکات معنوی و رسوم آنها با افغانستان باقی بود، شاعران ریگ ویدا (قدیمترین کتب ادبی ها و منسوب بقرن چهارده قبل المیلاد) در سرود های خویش از دریا های افغانستان چون کابل، کرم، گومل، سوات بنامهای کوبه، کرمه، گومتی، سو و استویاد میکنند و گاهی اسبای بعضی ملوایف افغانستان را (در ضمن قصه یکواقعه تاریخی موسوم بمحاربه ده پادشاه) از قبیل پکشیها (پشتو ها) الینها (هردمان شمال شرق نورستان) بهلا نامی (مربوط بدره بولان) سوا ها (تزدیک اندس) متذکر میشوند. از کتابهای اوستای افغانستان و وید هند که کهن ترین یادگار های علمی این دو ملت است معلوم می شود علاوه اشتراک خون و مشابهت زبان شباهت مذهبی و رسوم بین این دو ملت موجود بود مثلاً مشابهت بین (آهر مند) معبود اوستائی و (ورونه) معبود ویدی و (مشره) افغانستان و (متره) هندوستان و امثال آن، شروع شرب مقدس در نزد اهالی افغانستان و هندوستان نیز با کلمه بسیار شبیه بعمل میرسید مثلاً به Yama و به Yima

می روم بمقصد، آری ها بعد از آنکه در افغانستان ساکن شدند برادران اسکاکی آنها هم بعد از مدتی وارد افغانستان شده و در بعضی وادیها سکونت اختیار نمودند، مشهور ترین ممکن آنها ولایت سکاکیین (فراه، پکت رود، چخانسور، قباای سیستان حالی فارس) یا سیستان افغانستان بوده و اینها همان طاقه مشهور و شجاع افغانستان بشمار می روند که تا هنوز افسانهای رسم زایی از آنها حکایت میکنند. مرور زمان و مقتضیات اوضاع جغرافیائی زبانهای جدیدی در افغانستان و هند و فارس ایجاد نمود که از انجمله است زبان «زنده» یا اوستا در افغانستان و سانسکریت در هند، پسانها فرس قدیم هم در فارس رواج یافت. از زبانهای قدیم افغانستان چون آثاری نمانده تفصیلی بدست نیست فقط زبان اوستا توسط کتاب اوستا معلوم و معین شده که از حدود یکهزار سال قبل المیلاد در افغانستان معمول و مروج بوده است. و این آوازی بوده که آریانیای افغانستان در باختر اولین دولتی را بین آریانیای آسیای وسطی تشکیل کرده اند، درانصبد هندها زندگی قبیله وی داشتند و فارسی ها محکوم استبداد آشوریها بودند، ازین دولت قدیم باختری توضیحاتی بدست نیست جز آنکه مورخین یکسفر از شاهان او را بنام «ویشناسب» شاه باختر در حدود هفت قرن قبل المیلاد میشناسند و از ملکه او «حونا اوس» نام می برند، «ویشناسب» پادشاه ملت زارع و مالدارانی بوده در اطراف خود شکوه و جلالت نداشت، درین عهد افغانستان گویا مناسبات تجارتی با «آورپا» داشته اند و هم درین عصر بود که «زرتشت» مشهور در افغانستان از خانواده امزای بلخ در منزلی بنام «ولنگهویی دارینا» قدم برصه وجود گذاشت، «زرتشت» در سن سی سالگی بعد از فراغت تحصیل یگانه پرستی را اعلام و «اوستا» را ظاهر ساخت و او در کوه «اشیدر» خودش را ملهم میدانست و در هروی که «تورانی ها» از ماورای جیحون بلخ آوردند کشته شد، آئین زرتشت شامل قوانین و فلسفه های بوده که در اعصار مختلفه توسط دیگران تکرار شد ولی بعد ها در اثر اختلاط تورگها و آتشپرستی مخلوط و مشهور با آتش پرستی گردید (درینجا ما از اختلاف اقوال مورخین راجع به تشکیل سلطنت باختری و ظهور و تعدد زرتشت ها که از ۶۹۰۰ سال تا ۲۵۰۰ سال قبل المیلاد سخن میگویند منصرف گردیده و بذکر قناعت آخرین محققین اکتفا نمودیم) و الحاصل ظهور زرتشت، افغانستان را در بین برادران آریائی همجوار خود در طریقه دیانت خدا پرستی افتخار سبقت بخشید، چنانکه آنها در تشکیل

تاریخچه مختصر افغانستان

دولت حق قدامت داشتند. دیانت زرتشت بین جبال و رودبارهای افغانستان محصور نمائند و بسرعت داخل مملکت فارس شد، «مادها» و «فارس ها» اوستا را با آغوش بازی پذیرفتند و هندیها گاتها یعنی ترانه های زرتشتی را در زبان سانسکریت بسروزدند.

راجع به علوم و فنون ایندوره در افغانستان، سخن کشاده تر نمیتوان گفت جز آنجه از اوستا معلوم میشود، آری اوستا بهترین ممتل علوم فلسفی، اخلاقی، اجتماعی و ادبیات حتی اشعار منظوم و طب و نجوم افغانستان قدیم بحساب می رود، بعضی مورخین مینویسند از زرتشت بیست و یک کتاب مبنی بر علوم مختلفه باقیانده که بر چندین هزار پوست گاو نوشته شده و در هیوم یونان برپاد شد حتی قسمی از آن (در موضوع طب و نجوم) بفرموده سکندر در زبان یونانی ترجمه یافت. رویمرفته میتوان گفت افغانستان درین عهد دارای پاره ای از علوم اخلاق، حفظ الصحه، نجوم، طب، شمر ووزیک و فلسفه و غیره بوده اما آثار برجسته فی از خود (باستانی اوستا) بیادگار نگذاشته، و اگر بوده هم در صر صر حوادث بر باد فنا رفته است.

از قرن شش تا چهار قبل المسیح :-

در قرن شش قبل المسیح هخامنشی های فارس بولایات شمالی افغانستان تاخت آوردند (طوائف مادی فارس تا اواخر قرن هشت قبل المسیح در شمال فارس محکوم دوات آتوریا بودند در اوایل قرن هفت قبل المسیح آزاد شده و برادران فارسی خود را مطیع ساختند و در قرن شش قبل المسیح فارس ها بر مادها تغلب جست به تشکیل حکومت عظیمی در آسیا پرداختند و سلسله هخامنشیان از ۵۵۰ تا ۳۳۳ ق. م. به تمام مملکت فارس، آسیای صغیر، بین النهرین، مصر و بعضی حصص دیگر حکومت نمودند. و منجمله «کوروش» معروف از سال ۵۵۰ تا ۵۲۹ قبل المیلاد بمحمله های افغانستان پرداخت، کوروش ولایت بلخ را فتح کرده و دولت باختری را متعرض نمود اما بسایر ولایات افغانستان که در تحت اداره رؤسای وطنی بودند دسقی نیافت حتی خودش نیز در سال ۵۲۹ ق. م. در یکی از جنگهای که با ولایات مغربی افغانستان مینمود از طرف قبیله «داه» شعبه اسکاتی های افغانستان کشته شد. اما «دارا یوش اول» از اخلاف کوروش مهد بزرگی بود (۵۲۱ - ۴۸۵ ق. م.) و او قسمتی از ولایات شمال و غرب و جنوب و شرقی افغانستان را تا رود بار سند حتی پنجاب مسخر نمود، در عهد او عساکر باختری افغانستان کلاه میدیائی با کلاه های وطنی و نیزه کوتاه در جنگها استعمال مینمودند. بعد از دارا یوش اقدار هخامنشی ها را سستی فرا گرفت و ولایات مفتوحه افغانستان گرچه اسماً تابع دولت هخامنشی شمرده میشدند ولی استقلال داخلی آنها بکلی ازهر تحکمی مصئون بود و این قضیه تا سال ۳۳۳ ق. م. طسوی کشید. «پسوس» یکی از رؤسای افغانستان و حاکم بلخ بود که در هیوم یونان «دارای ثالث» را کشته و خود بعنوان «دارا رابع» اعلان سلطنت نمود ولی حمله سکندر جهانی برای دولت او بانی نهاد.

درین دوره (قرن ۶ - ۴ ق. م.) تجارت افغانستان با فارس و هند کشاده تر گردید و مذهب و السنه افغانستان مان مذهب زرتشتی قدیم و زبان های وطنی بود، اساطیر آن زمان معلوم نمیشود چه بوده. مدسیت هخامنشی ها در زمان استیلای آنها بانغانستان تأثیری ننموده و حاصل نفوذ آنها در مملکت فقط اخذ خراج و یکسوس قدرت نظامی برد و پس، و این اوضاع تا هجوم یونان در افغانستان قرار داشت.

قرن چهار تا اول قبل المیلاد :-

اسکندر یونانی در سال ۳۳۳ ق. م. پاهشت ده هزار عسکر فارس را فتح کرده بانغانستان شتافت و از سال

۳۳۰ تا ۳۲۴ ق. م. فتح این مملکت پرداخت، ولی سکندر درین جنگهای خود سخت ترین مدافعات اهالی افغانستان را دوجار شد مجذبه شخصاً در حدود پنجگوره و سوات و کنر زخمی گردید - معیندا سکندر افغانستان را فتح نمود و بعد از آنکه از هرات بقندهار و از آنجا بلخ تا سمرقند رفته و دوباره از بلخ هندو کش را عبور و براه کنر، سوات و شنگه خیر به اراضی ماورای سند بگذشت از ساحل دریای بیاس براه بلوچستان جانب فارس عزیمت نمود. در افغانستان از طرف سکندر و خلف او « سیلوکس سکندرانی » شهرهای: - آرتی، گائون، اسکندریه، سرگیا، اسکندریه اراکوسیا، اسکندریه قفقاز، کارنه، نکاتی، در اراضی بین کنر و پنجگوره، مرغاب، حوالی شهر قندهار، کوه دامن، بگرام، بین کابل و کوه دامن اعمار گردید، بعد از اسکندر و خلفان، جانشینان او، یونانیان باختر در بلخ به تشکیل سلطنتی مشغول گردیدند که عمر او تا قرن اول قبل المیلاد در افغانستان طول کشیده و غالباً دانه او از آسیای وسطی تا قلب هندوستان کشیده میشد. دژین میانه (بعد از سال ۳۸۲ ق. م.) خانواده شاهی هندوستان (چندر گپتا دوریا) صفجات جنوب هندو کره را با بلوچستان و سند و پنجاب و کشمیر از افغانستان مجزا و چند الحاق کردند ولی از سال ۲۵۰ ق. م. دولت بلخ خلیص مد سکوره را با افغانستان متحد داشته و قسماً هندوستان را نیز ضمیمه افغانستان نمود. در قرن دوم قبل المیلاد سلاطین پارت خواسان [« پارتها » از طوایف آریایی و اصلی افغانستان بوده و برخی آنها را از قبیله « داهای اسکاتی » افغانستان میباشند، از اینها « ارشاکه » نام بلخی در خراسان رفته به تشکیل دولتی پرداخت و در مملکت فارس جانشین یونانیان گردید. اختلاف او از سال ۴۵۰ ق. م. تا ۲۲۶ میلادی در تعداد ۲۷ نفر دژان مملکت سلطنت کردند و چون نسبت بفارس اجتناب نمودند در امارت رسوم باختری و زبان و ادبیات یونانی را ترویج نمودند و ممکن پارتها مندوب بطوایف پارتیائی هیرودوتس (آفریدیائی یمنانه) بوده باشند] با دولت باختری افغانستان جنگها کرده و قسمتی از ولایت مغربی هرات را با سیستان فتح نمودند و حتی در جنوب حوضه هلند دولتی تأسیس کردند، ولی این تسلط پارتها را دواوی یوده فرمان قرن (۱۲۸ ق. م.) « اسکاتی های افغانستان » با پارتها جنگ کرد و داده « اشک هاتم » شاه پارت را شکستند و ولایت آنها را تاراج نمودند (اینکه گویند پارتها در عهد « مهر داداول » هندوستان ناخته اند درست نیست بلکه این یورش پارتها از طرف اسکاتی های افغانستان که در تاریخ چین باسم « ملت سه » ذکر یافته بعمل رسیده و بقول بعضی هجوم مد کور از طرف کوشانی های افغانستان برده شده است)

در حال آسای شاهان یونانی افغانستان از تارهای روی و یونانی تا همت همت نذر معلوم میشود اما مسکوکات آنها زیاده از چهل تن را شمار می کنند، ممکن است چندین تن از آنها در یکوقت در حصص مختلفه افغانستان حکومت داشته و سکه میزدند، مشهور ترین این پادشاهان بعد از سیدز کس اسکندر (نکا نور) و « اتاکس اول » و « مانی » اینهاست: - « پپو دوتس »، « یونی دیمس »، « دیمتیس »، « یونی دیمس »، « یوکریدیس »، « ابالدوتس »، « هلیاک بلیس »، « فلوزیاس ». در عهد اینها حدود سیاسی مملکت افغانستان از یکطرف رودبار سیحون و از طرف دیگر خلیج کم (در ساحل غرب شمال جزیره نمای هند) و در شرق شمال سرحدات مملکت چین بوده. در اواخر قرن دوم قبل المیلاد سلطنت باختر بواسطه جنگهای پارتها و خانه جنگی ها روزه نازل رفته و در حدود ۱۲۷ ق. م. در نتیجه نفوذ و اقتدار قبیله کوشانی (منسوب بطوایف بخاری افغانستان) حکومت باختر در صفجات شمال هندو کره بر افتاد، اما هنوز حکومت های یونانی در صفجات جنوب هندو کره و هندوستان غربی موجود بوده و اینها تا پنجاه سال قبل المیلاد حتی در حوضه کابل تا اوایل قرن اول میلادی حکومت داشتند.

این حکومت ها بطور شاهان کوچک و مستقل بشمار میرفتند، اما از آنها سوای مسکوکات آثاری

بدست نیست، از سکه‌ها اسامی دوازده نفر از آنها معلوم میشود، روی هر فته میتوان فهمید این پادشاهان کوچک در چهار حصه تقسیم میشدند: - وادی فرغانی کابل، وادی تختانی کابل، حوزه‌های پشاور، پنجاب. درین دوره ملوک الطوائف یک خاندان شاهی دیگری از آریین‌های افغانستان بنام (سسی) نیز در حدود دریای کابل و خطی که در همین عرض البلد طرف مشرق کشیده شده حکمرانی مینمودند و اسمای آنها اینست: - مالوس، ازیس، ازی ایس، اونی نیس، سیالیری سس. هکذا درین دوره ولایات سیستان و زابلستان در تحت اداره رؤسای وطنی طوائف «اسکائی» افغانستان زنده گمی مینمودند و این اسکائی‌ها هنرهای استند که در قرن دوم قبل المیلاد مملکت فارس را زیر و زیر کرده بودند. و الحاصل از قرن اول مسیحی «شاهان کوشانی» افغانستان جای یونانیان را در تمام افغانستان گرفتند.

در عهد یونانیان باختری مذهب زرتشتی در افغانستان سقوط نموده و قسماً ارباب انواع پرستی یونانیان بر روی کار آمد، و زبان یونانی با علوم ادب و طب و فلسفه یونانی داخل زبان افغانستان گردید و صنعت یونان رواج یافت، متعاباً دیانت بودائی قدم در افغانستان گذاشته رو به رواج رفت بحدی که نوپار بلخ (مرکز زرتشتی) اکنون مذهب بودا محسوب گردید، ظهور ونشو ونمای صنایع «گریکو» بود یک افغانستان نیز درین دوره بعمل آمده و مدنیت مخصوص «باختری» را بمیدان کشید، این مدنیت افغانستان بکلی از تمدن‌های ملل همجوار (هند، چین، فارس) جدا و ممتاز بود، افغانستان این مدنیت جدید را در ممالک وسیع‌ه هند و چین بسط داد چنانکه در صنایع منسوبه بقرن دوم قبل المیلاد چین نفوذ و اثر صنایع باختری مشاهده شده و محققین از آن ذکری کرده اند، زبان باختری افغانستان درین دوره با زبان یونان یکجا بکار میرفت و این مطلب از مسکو کات «یوتی دیس» و «یوگرا تائیدیس» شاهان باختری معلوم میشود، علاوه در اثر نفوذ بودائیت در افغانستان خط هندی هم مروج گردید، از بهای تجارت افغانستان درین دوره بیسترفه و باختر مرکز تجارت های هندوستان و اروپا از راه ماوراءالنهر و بحر های خزر و سیاه گردید، ثروت آنوقت افغانستان را مسکوک طلای «یوتیدئوس دوم» شاه باختر که (۵، ۱۶۸۰) گرام وزن داشته و بیست برابر طلای یونان و فارس بود نماینده گمی کند واقفاً هیچ پادشاهی توسط سکه اینچنین نمایشی از ثروت خود نداده. و هم در عهد همین پادشاه بود که مسکوکات (نکل) از افغانستان برای بار اول در دنیا ظاهر شد. اماخود یونانیان درین دوره باعالی افغانستان مخلوط شده، و در چند قرن بکلی قومیت خود را از دست دادند.

قرن اول تا پنج مسیحی:

در قرن چهار قبل المیلاد از بعضی طوائف معروف افغانستان در بلخ ذکر شده از قبیل اسکائی‌ها چوراسمی‌ها، ساکدیه‌ها. اما از طوائف تخاری افغانستان در آنجا هنوز نامی برده نشده، و فقط اسم تخار ها از قرن دوم قبل المیلاد در باختر یاد میشود، «تخارها» طوائفی از آریین‌های افغانستان و از سکان ولایت بدخشان و قطن استند که حتی ولایت مذکور بنام آنها تخار و «تخارستان» یاد شده و این اسم تا قرون اولیه اسلام در مورد آن ولایت اطلاق میگردد، مورخین قسماً تخارها را علی‌الرغم چینی‌ها (چینی‌ها طوائف تخاری را بنام «یوتیچی» یاد کرده و مسکن اصلی شان «بولونسز» را در سرحدات خود چین میشمارند) از شاخه طوائف اسکائی افغانستان که آنها آریه استند میشناسند و همین جهت است که آنها را بلعاط استیلا در هندوستان گاهی شاهان «هندوسکائی» میخوانند بعضی‌ها از روی مسکوکات شاهان «کوشانی تخاری» که صورت سلاطین آنها دارای دماغ قوی و برجسته کشیده و چشم کلان، ریش انبوه، لب‌های قدری کلفت است تخارها را اصلاف پیشوینا میدانند.

علی‌ای حال تخارها از قرن دوم قبل المیلاد در باختر قدم نهادند و در قرن اول قبل المیلاد حکومت یونانی

باختری را برانداختند و متعاقباً به نجات جنوب هندوکوه کشیده و در نصف قرن اول میلادی قبیلهٔ کوشانی بخاری به تشکیل سلطنت عظیمی در افغانستان پرداختند، ابتدای حکومت کوشانی‌ها بقول از نصف قرن اول قبل‌المیلاد و بروایتی از نصف قرن اول بعد‌المیلاد (۲۰۰ مسیح) بوده و تا نصف قرن پنجم میلادی (۳۰۰ مسیح) طول کشیده است، در طول این مدت هر ده نفر از خاندان کشن ها سلطنت کرده اند مشهور ترین آنها « کادفزیس اول » « کادفزیس ثانی » « کایشکی اول » « کایشکی ثانی » و « اوشکا » است، چینی‌ها « کایشکارا » « کیانی ساکیا » و هوشکا (یا) اسود پورا « کیو چیو خیزو » خوانده اند و کشمیری‌ها « وانکیوچیوی » چینی‌ها را « جوشکا » گفته اند .

سلطنت کوشانی‌های افغانستان درانهمد از قویترین دولتهای آسیا بحساب میرفت و در قرن دوم مسیحی ولایات یارکند، ختن، کاشغر بافغانستان الحاق یافت، جغرافیای سیاسی افغانستان در آن وقت بملاوهٔ افغانستان حالیه و پنجاب و کشمیر شامل قسمتی از مملکت هندوستان از بحر عرب تا دریای گنگاو تورکستان چینی بوده و پایتخت اینهمه ممالک وسیع گاهی کابل و در زمستان‌ها پشاور بود بعضاً کشمیر هم مرکز شمرده می شد . دولت کوشانی چون از اطراف خود بامالک چین، هند، پارت (خراسان) محدود بود، لهذا غالباً با این ممالک رزم‌ها داده و از آنجمله است جنگی که در قرن اول مسیحی بین افغانستان و چین رخداد در مابین سالهای (۸۰-۹۰ مسیحی) جرنیل مشهور چین « پان چیو » کاشغر را تاخته و با افغانستان رزم نمود، شاه کوشانی در جنگ آتقدیر مقاومت نمود تا کشته شد و شاه جدید افغانستان که چینی‌ها او را « خوئین تسو » مینامند اطاعت چین را قبولکرد، حتی دولت پارت در خراسان و فارس نیز اطاعت چین را قبولکردند، و چین‌ها در اثر همین فتح بخارا را متصرف شدند . وی در قرن دوم شاهان کوشانی بتورکستان چینی تاخته و ختن را با یارکند و کاشغر از چینی‌ها گرفتند و باینصورت تلافی از گذشته نمودند، هکذا در قرن اول شاه کوشانی که چینی‌ها او را « کی تو لو » خوانده اند در میدان‌های پشاور با عساکر پارتی جنگ سخت نموده است - یکبارگی هم هنگامیکه روی‌ها دوست متعهد افغانستان بفارس تاخته و خلیج فارس را اشغال نمودند کوشانی‌ها بر علیه رومیان داخل کار شدند - بعد از انقضای پارتی‌ها و استقرار دولت ساسانی در فارس باز هم جنگهای متعددی بین افغانستان و فارس رخ داده و بالاخره همین جنگهای متواتر خارج از قرن سوم مخصوصاً از قرن چهار اسباب ضعف دولت کوشانی گردید .

دولت کوشانی در ایام صلح بملاوهٔ روابط تجارتی بامالک خارجیهٔ چین، فارس، هند، مناسبات سیاسی با روی‌ها نیز داشتند و یکبار سفیری بدربار روم فرستاده، و دو بار سفرای روی را قبول کردند، می‌نویسند روابط اولین افغانستان و روم در عهد « کایشکی کوشانی » و « مارک انطوان قیصر روم » (تا ۳۰ سال ق . م . قیصر بوده) آغاز نموده و بعد با « اکوست » و « وژولیوس سزار » این مناسبات تحکیم و معاهداتی عقد گردیده است (موضوع معاهدات معلوم نیست چه بوده) کوشانی‌ها کمک مادی هم بروم‌ها نمودند بملاوهٔ حکومتی‌ها در اوائل با ساسانی‌ها نیز خویشاوندی داشته و یکی از شاهان فارس بمصاهرت سلطان افغانستان موفق شد .

افغانستان در دورهٔ کوشانی‌ها تجارت با رومی و سینی داشت و تجارت او در ممالک دور دست سفر مینمود - ازان جمله چند نفری را در اسکندریه ذکر می‌کنند. در آن زمان بلخ مرکز تجارت بن‌المللی و محور شاهراه‌های عمده و ثلاثهٔ آسیا بحساب میرفت و از غرب بجانب امپراطوری رومن، از شمال شرق بمطرف براعظم چین و از جنوب شرق بمطرف سواد عظیم هندوستان مربوط بود .

اما صنایع و علوم و مدنیت افغانستان مخصوصاً صنعت حجابی و مجسمه‌تراشی درین دوره بسی ترقی کرده

و مکتب صنعتی گریکو بود که در ولایت گندهارا (کابل و پشاور) تأسیس یافت و موضوعات افغانستان و شرق لباس غرب پوشیده و در اثر روح بودائی و زنی یونان بهترین شاهکارهای صنعتی در افغانستان بوجود رسید، دوره این مدنیّت از قرن اول تا پنج مسیحی طول کشید و عموماً از آثار و تصاویر بامیان ظاهراً شد که صنعت ایندوره مجموعه قشنگی از طرح آریائی افغانستان و فارس و طرز هند و چین و یونان است، همچنین تأثیر و نفوذ صنایع ایندوره افغانستان در ممالک دور دست به ثبوت رسیده از قبیل اشکال دره شاپور فارس که فتح «شاپور» را بامیرا طور «والرین» نشان میدهد، و قیافه که مرسیو (روتر) در شهر بابل مشابه و قریب «رب النوع میناب» بامیان کشف کرده، هکذا آثاری که در تور کنان مشرق از نواح در پای طارم و در ماورای رود سند از «تکسیلا» و در آسیای مرکزی از تریثان «کای زایل» و غیره مکتوف گردیده است.

در دوره کوشانها دیانت بودائی ترقی کرده و در تاراج افغانستان را فرا گرفت چه کانیسکا مشهور ترین شهنشاهان این سلسله نام مساعی و هم خود را در دسترس عشق بذهب بودا گذاشت لکن معابد مذهبی در مملکت آباد شد و از آن جله بود معبد - فیسی که هنگام دخول اسلام در پشاور وجود داشت، بزرگترین یادگارهای مذهبی آن دوره استام مشهوره بامیان است.

کانیشکا در قرن اول مسیحی یک «لوی چرکه» مذهبی در کشمیر و قبولی در جالندر مرکب از تجسد نفر علیهای روحانی متعقد ساخته و در نتیجه سه رساله مذهبی بنام «تری شکا» (سه سبد گیل) در تفرغ برقاوتن بده تألیف و در الواح مسین بحروف «پالی باختری» یا «سانسکریت» نقر گردید و مبلغین برای این مطلب در آسیای مرکزی و چین فرستاده شد، مورخین هند میگویند دولت کوشانیهای افغانستان در تہذیب هندوستان تأثیرات و مداخلت بزرگی داشته است هکذا در دیانت مملکت چین نافذ بوده اند.

در دوره سکوشانیها بلاؤه السنه سابقه افغانستان از قبیل یونانی و آریائی باختری و لہجه های مختلفه علی خط و زبان هندی با علوم سانسکریت ترقی زیادی کرد، مصداق از مسکوکات سکوشانی همان زبان یونانی و زبان وطنی افغانستان اشکار است و این زبانها در مسکوکات آنها به حروف تہجی خروشی (مشتق از آرای) منقوش میگردد این اخبار گاهی آریائی و گاهی بنام (پالی باختری) یاد می کنند و گویند با حروف سانسکریت شبیه بود، فاعده عدد نویسی باختری افغانستان از الواح مسین مکتوفه از تکسیلا ظاهراً گردیده است. از مسکوکات کوشانیها نیز همان خصوصیت صنعتی افغانستان که مجموعه از طرح های متعدده افغانستان و هند و یونان بود، معلوم میشود چنانکه سکه ها در زبان وطنی افغانستان و بابونانی بحروف خروشی و یونانی ضرب شده و در بکروی آنها غالباً شکل (هریکایز) معبود یونانها و یا (معترا) و غیره فرشتگان زرتشتی افغانستان و یا (شو) آله حرب هند منقوش میگردد، گاهی هم در بین سکه ها نمونه از صورت معبودان بابل و مصر منقور میشد.

بلاؤه زبانهای سابق اند که یک زبان دیگری نیز در افغانستان وجود داشته که از قرن اول مسیحی «بی آغاز سلسله کوشانی غالباً تا قرن دهم معمول بوده است و این زبان را «بنام سکی» و «ختن قدیم» یا ایران مشرقی یاد میکردند و هم او را زبان بخاری خوانده اند، میگویند این زبان بخاری از جهت فرهنگ بیشتر هندی و از جهت صرف بیشتر آریائی (ایرانی) و از جمله السنه ادبی هند و اروپا در آسیای مرکزی است. علی ای حال زبان بخاری با طوایف بخاری افغانستان مربوط بوده ولی تحتانی در آن باب بدست نیست، جز اینکه در زبان بخاری دارای ادبیاتی بوده و این مطلب از یک نفره آثار بردائی تورکی معلوم شده که او نیز از زبان بخاری ترجمه یافته است.

والحاصل سلسله کوشانی در قرن سوم میلادی در نتیجه جنگهای ساسانی ضعیف شده و در قسمت های شمالی افغانستان مغلوب شدند و در اوایل قرن چهارم (۳۰۲ میلادی) در هندوستان از طرف سلسله « گیتاهای ثانی » متفرق گردیدند و متعاقباً کشمیر از دست شان برآمد ، ضعف کوشانی ها در سال ۳۵۹ میلادی با نتهیا رسید و در همین قرن در ولایت گندهارا (حوضه های پشاور و جلال آباد) از طرف يك قبیله دیگر تخاری که به یوچی های صغیر معروفند متعرض گردیدند ، ازین بعد فقط يك سلسله کوچک کوشانی بصفت سلطنت در حوضه های کابل تا قرن پنجم باقی ماند که از ان جمله بود پادشاه « نایک مالیک » کوشانی - کوشانی ها ازین بعد بجناب موطن قدیم خود حرکت کرده و در جهت غرب بدخشان سکونت اختیار کردند ، ولی هجوم های طایفه « جوان جوان » های تاتاری فرست زندگی را از آنها در بدخشان سلب کرد و لهذا بهجرت بلخ تن دادند و درونیکه بجناب بلخ مسافرت میکردند قبیله « هیاطله » از همین تهاو ها از برادران کوشانی خود جدا شده و کوه های هندوکش را عبور نمودند ، هیاطله ها بعد از ورود بکابل سلطنت آخرین کوشانی را بر انداخته و خود ها به تشکیل يك سلطنت عظیمی در افغانستان پرداختند .

قرن پنجم تا هفتم میلادی ،

دولت هیاطله :

هیاطله یا یفاطله که آنها را هفتالی نیز خوانده اند مثل کوشانی ها قبیله هستند از طوایف تنزاری افغانستان ، جای آنها را مورخین در بدخشان دانسته و شهر های فغل را در بدخشان علیا و سفلی یادگار آنها مینمایند ، شهر اول در بدخشان علیا تا هنوز بشکل قریه موجود و شهر دوم در بدخشان سفلی (قطن) بوده و حالا خراب و معدوم است . نام هیاطله تا دوره اسلام در مورد بدخشان و قطن وحی بابیان اطلاق شده بنابراینکه مورخین افغانستان و اسلام شاهان غوری بامیان را نیز بنام ملوک هیاطله ذکر کرده اند . هیاطله ها طایفه سوار کار و نیز انداز قابل و شجاعی بحساب میرفتند ، و در قرن پنجم میلادی غالباً اراضی سواحل آمون را میبناختند از همین جهت ترک تازی های مسبب مورخین آنها را به هونهای وحشی تشبیه کرده (هونهای سفید) خوانده اند . بهرحال بعد از آنکه هیاطله ها بامای کوچک کوشانی ها را در صفحات جنوب هند و کوه بر انداختند خود به تشکیل دولتی در افغانستان پرداختند که عمر این سلطنت قوی و عظیم در افغانستان تا سال ۶۵۰ میلادی امتداد داشت ، مشهورترین شهبشاهان هیاطله تورامان ، میبیراگل و افلاطونوس است . جغرافیای سیاسی افغانستان در دوره هیاطله ها شامل مملکت حایه افغانستان و سفد (بخارا ، سمرقند) پنجاب ، کشمیر ، سند ، کاشغر ، ختن ، بوده و پایتخت آنها گاهی شهر ساکلا (در شمال پنجاب) شمرده میشد .

حکومت هیاطله ها زیاده تر يك حکومتی عسکری و غالباً مصروف جنگ و جدال با همسایه ها بوده اند ، از آنجهل فارسی ها صدمات سختی از هجومهای عسکری اینها متحمل شده اند چنانیکه هیاطله ها بهرام گور نام شاه فارس را در سال ۴۲۰ میلادی بکرات بشکستند و خلف او را سخت فشارها دادند بحدیکه « افلاطونوس » شهبشاه هیاطله آنکه او را فلوسیان « خوشنواز » خوانند « فیروز » شاه فارس را اسیر نمود و ولیمهدش را بر غم گرفت و دختر او را در حرم خویش داخل نمود و باینصورت انتقام برادران کوشانی خود را از فارسی ها گرفت . بعد ازین واقعه هیاطله ها مملکت فارس را موقتاً اشغال نمودند و این استیلا تاجاوس « بلاش » شاه فارسی طول کشیده ، ساسانی ها همیشه بدولت هیاطله باج و خراج میپرداختند و تحف و هدایا ارسال مینمودند و بدینصورت تا اندازه مملکت خود را از هجوم پادشاهان افغانستان حفظ می کردند ، روی ها که دشمن فارس و از جنگهای آنها بنبوه بودند ، در دوره شاهان هیاطله افغانستان نظر بمتغولیت و مغلوبیتیکه فارسی ها بمقابل افغانستان داشتند بکلی از طرف آنها مامون و مسئول گردیدند حتی ازادای باج و نفودی که بفارسی ها بایستی به پرداختند انکار نمودند .

علی ای حال دولت هیاطله ها بهت گرفتاری بنگهها چندان به ترقی تمدن و علوم نپرداختند ، حتی گویند آنها مدنیّت قدیم افغانستان را برانداختند و غمرانات تنبیه را تحزیب نمودند ، ولی مضامین «هونستی» سیاح معروف چین میفهمند که دولت هیاطله در معابد مینیه و تئیس بودائی افغانستان و غمرانات او چندان خرابی و بی انتظاری انسانی و اقتصادی وارد نکرده است ، خبریات هده «مقدسه» و «کوهدامن» (کاپسا) و آثار «بابیان» در چندسال پیش نیز مضمون های هونستی را تأیید نمود ، اضافه چون تاریخ و آثار روشنی از هیاطله های افغانستان بدست نیست نمیتوان درین زمینه داخل توضیحاتی شد جز اینکه اگر هیاطله ها در انحوا تحزیب غمرانات و مدنیّت وطن خود افغانستان سعی نکرده اند به ترقی و تمدن او نیز همت نورزیده ویا فرصتی نیافته اند .

در قرن شش مسیحی دولت هیطل را بلاوه فارسی ها بیکدشتن قوی و تازه نفس دیگر مثل تورکها از ماورای جیحون تهدید می نمود و هکذا در ماورای سند دشمنان جدیدی پیدا کردند ، غایت در نصف مان قرن «دیزابول خان» نامی از خاقانهای تورک که قبلاً بواسطه هجومهای متواتره قوای دولت هیطل را در صفحات بدخشان و قطن ضعیف ساخته بود بیک حمله قطعی اقدام کرده و در نتیجه ولایت تخارستان را که در آنمید شامل «۲۷» علاقه بود مسخر ساخت . از طرف دیگر حمله های پادشاه (ماکد) نامی در هند کشمیر را از تصرف عساکر هیطل برآورد و بقایای هیاطله در ماورای سند مجبور بقبول دین هند و اقامت دائمی در آنسرزمین گردیدند ، بعضی مؤرخین قسماً راجیوتیهای حالیّه هند را از اخلاف مان هیطل ها میدانند ، حمله های محکم نوشیروان شاه فارس در سال ۵۶۵ مسیحی کار دولت هیطل را در افغانستان یکسره ساخت ، و چنانیکه تورکها سواحل راست نهر آمون را اشغال کرده بودند آنها سواحل چپ جیحون را متصرف شدند ، ازین بعد افغانستان قسماً تجزیه گردیده و قسماً بصورت ملوک الطوائفی مستقل شد ، چنانیکه در تخارستان (قطن و بدخشان) نفوذ تورکها و در آریانه (هرات) باختر (بلخ) سیستان، تسلط ساسانی هاین گردید و وادیهای کابل و زابل (تندهار) و بلوچستان و گندهارای شرق و شمالی (حوضه های پشاور ، سوات و غیره) در تحت امرای بومی مستقل گردیدند ، مشهورترین این حکمداران محلی مان رتیل ها یعنی شاهان حوضه های کابل و حکمداران قندهار است . هکذا بلوچستان ، پنجاب ، کشمیر ، مستقل شدند . و این مطلب تا قرون اولیه اسلام طول کشید .

تورکها ؛ چینی ها :

اما تورکها قبایل بدوی و مانده اداری در ماوراءالنهر بوده و سواران آنها غالباً مصروف شکار و تاخت و تاز ممالک همجوار بودند ، اینها در ماوراءالنهر از وقتیکه قوت یافتند در چند حصه منقسم گردیده و هر یک در تحت اداره خوانین خویش بسر میبردند و بعضاً خوانین هم در وقت لزوم از خاقان کل اطاعت میکرد ، قدمت بزرگ تورکها مان جماعت معروف به «تورکان غربی» است که سرکرخان آنها در حوالی شمالی تاشکند حالیه بود و جماعت دیگر آنها غربیاً در سمرقند تیرکز داشتند ، رویمرفته تورکها از قرن پنج مسیحی در شمال افغانستان بلند آوازه شدند و بیباکیهای وحشیانه آنها در مان قرن در ولایات تخارستان افغانی اسباب ضعف دولت هیاطله می گردید ، بالاخره خاقان آنها دیزابول خان که معاصر نوشیروان فارسی بود در نصف قرن شش با افغانستان تاخته و بدخشان و قطن را استیلا نمود متعاقباً فارسی ها ولایات شمال و غرب افغانستان را استیلا کردند و دولت هیطل بکلی منقرض گردید . بهرحال تسلط تورکها در تخارستان بسیار دوام نداشت و تا اندازه اطاعت رؤسای هیطل محلی قانع بودند ، «هونگک تسان» زوار چینی در هنگام مسافرت معروف خود در افغانستان وقتیکه به تخارستان رسیده بود میگوید (۶۳۰ مسیحی) حکمرانهای کوچک هیاطله موجود استند که خاقان تورک را اطاعت مینمایند . و ازین صاف معلوم میشود هنوز اقتدار رؤسای محلی افغانستان عوشتده و عابین خارجی استقلال محلی آنها را احترام می کرده اند .

در قرن هفتم مسیحی چین ها متوجه ممالک افغانستان و ماوراءالنهر شدند و بطوریکه هونتس مذکور مینهبان در حدود ۶۳۰ مسیحی نفوذ چینی ها به بدخشان و قتلن داخل شده بود * بالاخره در همان قرن قشون چین تخارستان را از تورکها متصرف شده بخارا و ماوراءالنهر را اشغال کردند * حتی بعضی گوشتد چینی ها قسم افغانستان را از جیجون تارودبار سند مسخر نمودند ، ولی با نتیجه میتوان اعتقاد کرد اینست که چینی ها بهلاوه بدخشان و قتلن ولایت بلورستان افغانی را در شرق خیال جالبه مملکت (نورستان و جلال) نیز اشغال نمودند با کل حال تسلط چینی ها در حصص مفتوحه افغانستان مثل تسلط تورکها نا پایدار بود و در همان قرن هفتم مسیحی در اثر شورش رؤسای محل افغانستان که مقارن ظهور اسلام در آسیا بود، چینی ها از افغانستان طرد و تبعید شدند.

ساسانی ها :

ساسانی ها دولت معروف در مملکت فارس بودند که از سال ۲۲۶ تا ۶۵۱ مسیحی چندین بار حکومت داشته و در ممالک همجوار قزاقی نیز نموده اند . نوشیروان یکی از پادشاهان این سلسله بود که در سال ۵۶۵ مسیحی ولایت بلخ و هرات و سیستان را از افغانستان مجزا و مملکت فارس الحاق نمود ، تسلط ساسانی در ولایات مفتوحه افغانستان از قرن ششم تا هفتم مسیحی در مدت تقریباً ۷۶ سال طول کشید ، ولی در تمام این مدت رؤسای محل افغانستان دارای استقلال داخلی بوده و ساسانی ها استقلال شان را محترم میدانستند ، و از آنجمله بود سلسله شاهان محل غور افغانستان (منسوب بسلسله سوری های پشته) حتی ماهوی سوری یکی از شاهان همین سلسله و حکمران «مرو» بود که آخرین شاه فارس « بزد گرد » را در مرو بکشت و حصص مفتوحه ساسانی ها در افغانستان بکلی آزاد گردید ، ازین بهد است که دوره دومی در تاریخ افغانستان آغاز میشود .

اما زبان ، مذهب ، صنعت از قرن ششم تا هفتم مسیحی در افغانستان :

مذنب مشهور افغانستان از دوره باختریان آغاز نمود و از قرن اول مسیحی مخصوصاً صنایع مشتمع « گریکو بوداک » در افغانستان رو به روح رفته و تا قرن پنجم مسیحی عمر نمود ، خبرات علمی چند سال پیش در بامیان کوه دامن ، هده ، این مطلب را ظاهر نمود که آثار قیمتدار گریکو بود یک مکشوفه متعلق قرن اول تا پنجم مسیحی است ، و شویکه قبل از مذکر شدم هیاطله ها به تخریب این صنعت و مذنب افغانستان سی نورزیده اند ولی در اثر جنگهای داخلی و خرابی فرصت ترقی در مدت یکبارن از آنها مملوب شده و خرابی های هم وارد مملکت گردید ، هجومهای تورکها و چینی ها بر تنزل صنایع و تخریبات مذنب مملکت افزود ، ساسانی ها هم در مذنب و صنایع حصص مفتوحه افغانستان تأثیرات مهمی نداشتند چونکه اصلاً مذنب ساسانی دارای جنبه های مصنوعی بوده و علوم آنها منحصراً به تراجم یونانی ، هندی ، سامی ، کارهای ساختمانی در فارس توسط محبوسین « بیزانس » صورت میگرفت و از بهلولی اقتصاد هم نسبت بافغانستان ضعیف بودند چه وسیله تجارت آنها طلای بیزانس بود و در تمام فارس شهر ممبوری مثل شهر های بلخ و مرو افغانستان وجود نداشت . بهر حال گویا تنزل مذنب وقتی افغانستان از همان قرن پنجم شروع شده و در قرن هفتم در نتیجه جنگهای مذهبی و محارب خارجی ها بکمال رسید و این نصبه از تحقیقاتی که راجع به باید و ایستام بامیان شده بوضاحت آشکار گردیده است .

مذهب عمومی افغانستان درین دوره (قرن پنجم تا هفتم مسیحی) همان دیانت بردائی بوده و تا ظهور دیانت مقدسه اسلام در مملکت باقی بود و ضمناً بسیار کم مذهب بتطوری نصرانی در شهرهای مرو و هرات افغانستان نیز نفوذ نمود و حتی معابدی برای پیروان این مذهب در آن بلاد آباد گردید . البته این دوره افغانستان عبارت از السنه مروجه عهد کوشانیان (قرن اول تا پنجم مسیحی) بود ، و بهلاوه السنه وطنی چون بخاری ، داد یکی یا تاجکی ، باختری ، پشتو ، هروی ، زاولی ، سکزی ، باجوری ، بلوری ، بلوی ، السنه اجنپی یونانی و

هندی هم وجود داشت، نفوذ تورکها و فارس ها لغات تورانی و ساسانی (پهلوی) را نیز قسمی در السنهٔ وطنی افغانستان داخل نمود، و این بود اوضاع افغانستان تا ظهور اسلام.

(دوره دوم)

از ظهور اسلام تا قرن حاضر

از قرن اول تا هفت هجری = قرن ۷-۱۳ عیسوی:

محارب و تسلط مسلمین:

در عهد جناب خلیفهٔ اول رضی الله عنه مسلمین حیره را در عراق فتح کرده و تا خلیج فارس پیشرفتند ولی این پیشرفت را دوی نبود، در عهد جناب خلیفهٔ ثانی رضی الله عنه ابوعبید تنفی و متعاقباً سایر رؤسای عرب فارس را مسخر نموده و در خراسان افغانستان قدم نهادند، عبدالله عمر (رض) در سال ۲۳ هجری ولایت سیستان را از رؤسای وطنی انتزاع نمود. در عهد جناب خلیفهٔ ثالث رضی الله عنه آخرین شاه فارس «یزدجردشهریاری» در سر از طرف «ماهوی» افغان سوری حکمران آولایت کشته گردید و بلافاصله مسلمین ولایات هرات و بلخ را کشادند اما شهر شهر بلخ در مقاومتی که نشان داد خراب شد، در سال ۳۱ ه «احنف» بن قیس ولایت بدخشان و قنقن را کشتود و در ۴۴ ه ولایت قندهار فتح شد. در مرور این اوان قسمی از ولایت غور غربی به مسلمین تسلیم شدند ولی ولایت کابل که مرکز یحکدولت وطنی بود با مسلمین حربهای سختی مینمودند. در دورهٔ خلافت امویها و اواخر قرن اول هجری ولایات سند و ملتان حتی ماوراءالنهر و کاشغر از طرف مسلمین فتح گردید. در ۱۰۷ ه «اسد» سردار عرب باغرجستان (هزاره جات حالیه) و بامیان جنگهای صعبی کرد و در همین قرن بلوچستان بتصرف مسلمین رفت. این شخص متوجه افغانستان اسیر تابع نایب الحکومهٔ عرب در خراسان بود ولی اهالی هنوز هوای آزادی در سر داشت و درین راه جنگهای متعددی با مسلمین نمودند، جنگهای تخارستان بلخ، هرات، غور، سیستان، کابل، از همین قبیل است. قایدین مشهور این محارب «ابرا» نام امیر وطنی بلخ و «قارن» نام هراتی «ربیل» های کابل و امرای سیستان بودند، مقاومت های یکنیم قرنهٔ کابلی ها و تبات غوریا و سیستانی ها در مقابل عرب قابل حیرت است. بالاخره مسلمین مجبور بشناختن استقلال داخلی رؤسای محل افغانستان گردیده و فقط باخذ خراج قناعت ورزیدند و از جملهٔ همان امرای مستقل داخلی است: شاهان محل غور (افغانهای سوری) پادشاهان وطنی کابل (ربیل ها) امرای محل گردیز، خاتهای بلوچستان.

اما مسلمین را سایر صفات افغانسان دستی نبود، ولایات چترال و نورستان، سوات و باجوړ، باختریا (سمت جنوبی حالیه ناستند) هنوز مثل ولایت کابل تا خیر در تحت ادارهٔ امرای وطنی بوده و بامذهب و السنهٔ قدیم خویش بسر میبردند، چنانکه کابل در عهد دولت صفاری افغانستان و باختریا با کند ها رای دلی در درهٔ سلاطین غزنوی قبول اسلام نمودند، کشمیر در دورهٔ سلاطین غور و چترال در قرن ده هجری و نورستان در قرن گذشته اسلام اختیار کرد.

پس حال از قرن دوم هجری انتظار عرب را در افغانستان سستی فرا گرفت چه قاید معروف افغانستان «ابومسلم» مروزی، خلافت مسلمین را از امویهای عباسی ها منتقل نموده و باینوسیله در دربار عباسیان نفوذ خراسانیان را داخل صکرد، هر چند خلیفه منصور بن سناح ابو مسلم را بیکشت ولی اقتدار خانوادهٔ معروف افغانستان (برامکه) بلخ) در دربار بغداد از قندان ابو مسلم تلافی مینمود، خاندان برمکی یکی از قایلهای قدیم و ماقبل الاسلام بلخ و منول معبد «نوبهار» بوده ازان جمله «خالد» بن برمک مسلمان شده و با ابومسلم راه کوفه گرفت، علم و فضل خالد

سبب شتابناک اورا بوزارت خرد برداشت، بعد از وی «یحیی» پسرش و «فضل» و «جعفر» پسران یحیی در عهد هارون الرشید مراتب بندی در دربار احرار کردند. اینها خراسانیان افغانان را بر تمدن اسلام و عرب دخل بزرگی دادند، ترقیات دربار و دولت هارون مروهون همت آتخاندان است، کتب بسیاری بفرموده آنها از السنه هند، یونان، فارس، یزبان عرب آورده شد. در عین زمان حادثه دیگری در اثر حرکت یکی از رجال افغانان رخداد که نتیجه آن منجر با آزادی تمام مملکت از تسلط اعراب گردید، این حادثه عبارت بود از تقویتی که «طاهر فوشنج» هراتی از مامون پسر خلیفه متوفای بغداد نمود، طاهر برله مامون نایب الحکومه عربی خراسان (افغانستان) بر علیه امین خلیفه جدید عرب عسکر بیفداد کشیده مرکز خلافت را بنام مامون ضبط و سر خلیفه جدید را در خراسان قید نمود، در مقابل این خدمت بزرگ حکومت خراسان از حضور خلیفه مامون به طاهر مشهور (ذوالقینین) داده شد، طاهر نیز بعد از چندی نام خلیفه را از خطبه افگنده و مستلاً حکمران خراسان گردید، این دروازه اولی بود که در راه حریت افغانستان باز شد.

شاهان طاهری افغانستان:

شاهان طاهری فوشنج پنجنتر از سال ۲۰۵ تا ۲۴۹ هجری در خراسان حایه و هرات و سیستان حکومت کرده از یکطرف با بادی و عمرانات مملکت و ترقی زراعت همت ورزیدند، و از طرفی در مقابل حکمرانی اعراب بولایات ساثره افغانستان سدی شمرده میشدند. این اوضاع طاهریان برای تشکیلات مستقله حکومتان محلی در حصص مختلفه افغانستان مساعد خوبی بود، چنانکه در عهد آنها علاوه حکومتهای محلی غور و کابل، گردیز و بلوچستان، چندین حکومت های مستقل محلی دیگر برخلاف تسلط اعراب در افغانستان متشکل گردید از قبیل سلسله های آل داؤد (شاهان محلی باخ) گوز کنان خداده (شاهان محلی شرغان و میمنه) شارهای غرجهستان (شاهان محلی هزاره جات حایه) میران محلی بدخشان، امرای محلی سند و ملتان، اما حصص غیر مفتوحه افغانستان از قبیل باختراوگند هزار ای شبانی، کشمیر و بلورستان جدا گانه تشکیلات مستقله محلی داشتند، رویهم رفته در تاریخها ازین سلسله شاهان محلی افغانستان فقط اسامی چندی ذکر شده و مابقی مجهول است. اما اسمای شاهان طاهری اینست: - امر طاهر بن حسن جلوس ۲۰۵ هجری - امیر طلحه بن طاهر ۲۰۷ - امیر عبد الله بن طاهر ۲۱۳ - طاهر بن عبد الله ۲۳۰ - محمد بن طاهر ۲۴۸ - ۲۴۹ هجری.

سلطین صفاری افغانستان:

خانواده صفاری از سیستان افغانستان بوده و یعقوب موسس این سلسله در کارنامه های خود قصه های اسلاف سکرزی خویش را بیاد داد، این خاندان از سال ۲۵۳ تا ۲۹۱ ه در قسمتی از افغانستان حکومت داشته و حتی بر قسمتی از مملکت فارس تسلط جستند، حدود سیاسی اینها در وقت عروج شامل ولایات ذیل بودند: سیستان، زابلستان، کابلستان، هرات، بلخ، تخارستان، خراسان حایه (در افغانستان) کرمان، ایالت فارس، طبرستان و امل، خوزستان (در مملکت فارس) یکوفتی هم از دربار خلافت منشور شعبه گئی دار الخلافه عرب و حکومت ماوراءالنهر با آنها داده شد. مهذا سلطین صفاری بتوحید اداری افغانستان موفق نشده و حصص شرقی افغانستان کهانی السابق در تحت اداره رؤسای محلی مستقل بودند، بلکه حصص مفتوحه نیز فقط بادی باج مطیع شمرده میشدند. در عهد صفاریان دیانت اسلامی در کابل منتشر گردیده و در غالب حصص غربی افغانستان مخصوصاً سیستان عمرات ترقی زیاد نمود، «ذریع» یا بتخت آنها بسی مشهور شد، خزاین دولت معمور و عساکر منظم گردید، و زبان جدید افغانستان که از آمیزش لغات عرب بالهجه غربی مملکت بوجود رسیده برد نیز درین دوره ترقی کرده و برای مقابله با زبان ساسی خارجی حاضر میشد.

پیر حال دولت صفاری در اواخر قرن سوم هجری جای خود را به برادران بلخی خویش (سامانیان) گذاشتند . شاهان صفاری اینهاست : - یعقوب ، بن لیث ۲۵۳ هـ - عمر و بن لیث ۲۶۵ - طاهر بن محمد بن عمر ولایت ۲۸۷ - ۲۹۱ -

سلطین سامانی افغانستان :

خاندان سامانی از بلخ بوده و «اسد» بن سامان از آن خاندان بایسران خود در «مرو» بدریامون عباسی پیوست ، بعد از آنکه مامون خلیفه بغداد شد پسران اسد بحکومت خراسان مامور گردیدند ، در سال ۲۶۱ حکومت ماوراءالنهر به «نصر» نواسه اسد داده شد و او مرکز را بخارا برگزید و «اسمعیل» برادر خود داد ، اسمعیل بعد از فوت برادر ، خاندان صفاری را منقرض نموده و خودش مطابق منشور خلیفه رسماً سلطان افغانستان شمالی و غربی از بدخشان تا سیستان و ولایات جرجان ، طبرستان ، ری (مربوط بفارس) شناخته شد . سامانیان در حصص مفتوحه افغانستان باستانهای «آل داؤد» بلخ دیگر شاهان محلی را مزاحمت نمودند بلکه خاندان جدیدی هم بنام امرای «چغانی» در چغانیان بظهور رسید ، در دوره سامانیان مدنیت و علوم اسلامی در افغانستان زنده گردیده و مؤلفین بزرگی در وطن پیداشد ، و زبان فارسی افغانستان در عالم ادبیات ترقی شایانی نموده تمام ماوراءالنهر و حتی قسمتی از فارس را زیر پر گرفت . مشهورترین شعرای آن دوره از بلخ و مرو بودند ، بهترین تمدن دوره سامانی ها مربوط به بخارا و سمرقند بود چونکه مرکز دولت افغانستان در آنصند بلاد مذکور بوده و شهرهای هرات و بلخ و مرو در درجه دوم رسمیت داشت . علی ای حال سامانی ها تا اواخر قرن چهارم هجری زندگی کرده و بعد ها جایشان را در ماوراءالنهر «ایلیک خانیه» تورکستان و در افغانستان و فارس «سلطین غزنوی» اشغال نمودند . امیر «نصر» بن احمد سامانی جلوس ۲۶۱ هـ . امیر اسمعیل بن احمد ۲۷۹ - امیر «احمد» بن اسمعیل ۲۹۵ - امیر نصر ثانی بن احمد ۳۰۱ - امیر نوح اول بن نصر ۳۳۱ - امیر عبدالملک بن نوح ۳۴۳ - امیر منصور بن نوح ۳۵۰ - امیر نوح ثانی بن منصور ۳۶۶ - امیر منصور ثانی بن نوح ۳۸۸ - امیر عبدالملک ثانی بن نوح ۳۸۹ -

سلطین غزنوی افغانستان :

«التیگین» از ملازمین تربیه شده در بار امیر «احمد» سامانی بوده و از طرف امیر نوح نائب الحکومه و قوماندان نظامی خراسان و در پشاور تمرکز داشت ، نامبرده کدورتی نسبت بسامانیان پهرسانده و در سال ۳۵۶ از پشاور بشهر غزنی کشیده بلافاصله طرح یکدولت مستقلی ریخت ، بعد از التیگین داماد او «سبکتگین» پادشاه افغانستان شده و او شاهان برهمنی مذهب کابل را که در قزو صفاریان چالشی ریتل ها شده و ده نفر حکمرانی نموده بودند منقرض ساخت و چند بار با پنجاب رزم داده و فتح نمود ، سبکتگین با خانمی از خاندان کان زایل (قندهار) ازدواج کرد که از او «محمود» زایل بزرگترین شهنشاهان آسیا تولد شده و بعد از پدر به تخت افغانستان جلوس نمود . سلطان محمود تمام افغانستان را تابع مرکز واحد دولت ساخته و شاهان محلی را از قبیل : - آل فریغون کوزکان (مینه و شیرخان) شهر یار خلف (از احفاد صفاریان و پادشاه سیستان) آل سهراب (شاهان بلوچستان) آل شنسب (شاهان سوری غور) شازهای غرجستان (شاهان هزاره جات حالیه) امرای گردیز ، شاهان وطنی و بودائی پشاور ، خوارزمشاهیان قدیم ، شاهان لودی سند و ملتان ، منقرض نمود . گویا محمود اولین پادشاه افغانستان در دور اسلام است که بعد از سقوط دولت هیاطله های افغانستان (قرن ۶ قبل المیلاد) بر تمام مملکت افغانستان از چینون تا بحر عمان و از خوارزم و خراسان و سیستان تا رود بار سند قابض بوده است ، بهلاوه محمود بر قسمتی از فارس تا ری و هندوستان نیز مسلط بوده دیانت اسلامی و مدنیت و ادبیات و زبان افغانستان را در هند رواج داده است ، در عهد

محمود اسلاميت در تمام افغانستان باستثنای (بعض حصص شرقی شمال) تعمير يافت، شهرها و بندگان ها تعمير، زراعت و تجارت توسيع ، علوم و فنون مرقی ، مدارس و مكاتب تأسيس گرديد . مؤلفين بزرگي در اين دوره از افغانستان نشأت کرده و ادبا و فضلاي معروف قدم بصحنه تاريخ جهان گذاشتند .

اخلاف محمود فتوحات وسيعتری در هندوستان نموده و دولت آنها يکی از بزرگترین دولت های مجاهد و مدنيت پرور اسلام بحساب رفت . سلطنت غزنويها تا اواخر قرن ششم طول کشيد ولی در انجام ضعيف شدند؛ سلاجقه بر حصص خراسان و شمال افغانستان دست يافت و غوريها ساير حصص مملکت را گرفته بقيای آنها را در ماورای سند رانندند . سلاطين غزنوی : امير البنگين جلوس ۳۵۶ هـ - امير سيککين ۳۶۷ هـ - سلطان محمود بن سيککين ۳۸۷ هـ - محمود بن محمود ۴۲۱ هـ - امير محمد بن محمود ۴۳۱ هـ - مودود بن محمود ۴۳۴ هـ - محمود ثاني بن مودود ۴۴۱ هـ - علي بن محمود ۴۴۲ هـ - عبد الرشيد بن محمود ۴۴۳ هـ - فرخزاد بن عبد الرشيد ۴۴۴ هـ - ابراهيم بن محمود ثاني ۴۵۰ هـ - محمود ثالث بن ابراهيم ۴۹۲ هـ - شيرزاد بن محمود ثالث ۵۰۸ هـ - ارسلان شاه بن محمود ثالث ۵۰۹ هـ - بهرام شاه بن محمود ثالث ۵۱۲ هـ - خسرو شاه بن بهرام شاه ۵۴۴ هـ - خسرو ملك بن خسرو شاه ۵۵۱ هـ - ۵۹۸ هـ

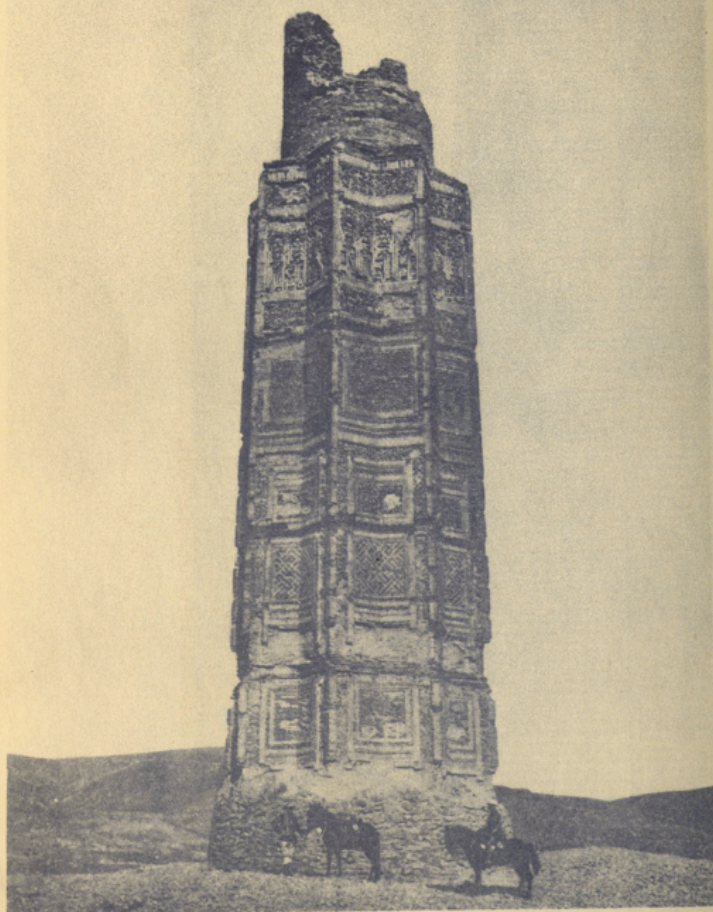
سلاطين غوري افغانستان :

«خانواده غور» از پيشانیهای سوری و از شاهان محلی وقديم مابقي الاسلام غور بوده در دوره غزنويه حکومت مستقله آنها سقوط نمود ولی هنوز بصفت حکام غزنوي در غور باقي بودند ، در اواخر دوره غزنويه غوريها در تحت رايث «علاؤالدين حسن» يکی از شهبزادگان خود بر عليه دولت غرنی شوریده و بعد از دو جنگ با تخت را اشغال و سلطنت خود ها را اعلام نمودند و متعاقباً صفحات شمال افغانستان و خراسان را از خواهرزماهيان که در غور سلاطين غرنی مستقل شده بودند گرفتند ، دولت غوريه با خواهرزماهيان جنگهای سختی کرده و از طرف ديگر کشمير را عساکر آنها گذر کرد و بقيه ملوک غرنی را در لاهور خاتمه دادند ، از آن بعد نقشه اسلاف غزنوي را در فتح هند تعقيب نموده بالاخره قدمت بزرگی از حوضه های گنگارا مسخر نمودند و دهلی عوض لاهور مرکز «حکومت افغانی هند» قرار گرفت ، پایتخت عمده سلاطين غورشهر معروف «فيروز کوه» بوده و بلاد غرنی و باميان مرکز دوعين بشمار ميرفتند ، باميان مقر نائب الحکومه های غوري بود «که تا بدخشان حکم ميدادند و چون اين نائب الحکومه ها چهار نفر (ملک فخرالدين مسعود ، ملک شمس الدين ، ملک بهاؤالدين سام ، ملک جلال الدين علی) از خانواده شاهی غور بودند از طرف مورخين اسلام و افغان بنام ملوک هياطله ذکر يافتند ، بهر حال سلاطين غور به علاوه تنظيم عسکر و فتوحات بزرگ در راه نشر مدنيت و ترقی علوم و ادبيات در افغانستان و نشر اسلام در هندوستان سعی بايغ ورزيدند ، شهرهای فيروز کوه و هرات در عهد آنها از مشاهير بلاد آسيا شمرده ميشد . در اواخر دولت غوريه ضعيف و تجزيه شده غور و غرنی عليه ، باميان و تخارستان عليه و هندوستان جدا گرديد و در تمام اين قسمت ها خانواده های غور حکومت داشته و مملکت برای ملوک الطوائف آماده ميشد ، تا آنکه هجوم بزرگترین قوت های آلمان آسيا يعني محمد خواهرزما شاه سرازير گرديده و بنياد دولت غوري را در افغانستان برانداخت :- علاؤالدين حسن جلوس ۵۴۳ هـ - سيف الدين محمد بن علاؤالدين ۵۵۱ هـ - غياث الدين محمد بن سيف الدين ۵۵۸ هـ - شهاب الدين يسمر سيف الدين ۵۹۸ هـ - محمود بن غياث الدين ۶۰۲ هـ - بهاؤالدين سام بن محمود ۶۰۷ هـ - آتيزي علاؤالدين ۶۰۷ - ۶۱۱ هجري .

علی کل حال درين دوره يعني از قرن اول تا اوایل قرن هفتم هجري در نتیجه حوادث مذکوره ديانت بودائی و برهمنی از ساحت افغانستان رخت بريت و سواي اندک از مذهب قديم آنها مملوط در نورستان و چترال، اتری ، نماند ، هکذا السنه قديم افغانستانی وهندی بالجهه های محلی از قبيل باختري ، نخاوی ، هروی ، سکزی ، زالی و غيرها بالندرج ناپودشد ، فقط السنه ولهجه های ممدودی از قبيل پشتو ، بلوچی ، سندی ، پنجابی، کشميري



دانش تبره سلطان غیاث الدین توری شهنشاه معروف افغان



« ینا غزنین » ازیادگا سلطان محمود زابی شهنشاه معروف افغان

بلوری و چترالی و غیره در قسمت های شرق و جنوب افغانستان بایماندند ، در عوض خط و زبان عرب در افغانستان رواج یافته و زبان مذکور علمی و نایکوفتی رسمی قرار گرفت ، همچنین از ترکیب لغات عرب با لهجه های قسمت غربی افغانستان زبان جدیدی با برصه شهود گذاشت که امروزه او را «زبان فارسی» خوانند ، در دوره غزنویه دفاثر از عربی بزبان جدید افغانستان منتقل گردیده و در سده و دهم از خط هم از عربی به نستعلیق تحویل یافت . مدنیت قدیم افغانستان درین دوره در نتیجه عمارت مذهبی و ذوق جدید بکلی معدوم شد و آثار علمی و فنی آن زمان ناپدید گردید ، صنایع طریقه مخصوصاً نقاشی و حجاری و بنا عظام رفت ، در عوض مدنیت جدید اسلامی باشیوه افغانستانی و علوم عربی مخصوصاً علوم ریاضی ، طبیعی ، هیئت ، نجوم ، طب و غیره با ادبیات فارسی در افغانستان ترقی زیادی نمود . شهرها آباد ، اراضی مزروع ، تجارت و صنایع سائر با منسوجات ترقی کرد ، مدارس تعمیر و کتابها تألیف گردید ، بعدها نفر علما و حکما ، ادبا و فضلا در افغانستان پرورش یافت بمذیکه تآقرن ها نظیر آنها در آسیا موجود نند و از انجمله است : - حکیم ابو نصر فارابی ، شیخ الرئیس حکیم ابوعلی سینای بلخی ، علامه ابو ربیان بروی ، ابو معشر منجم بلخی ، حکیم ناصر خسرو بلخی ، امام اعظم کابلی ، امام احمد حنبل مروی ، مولوی جلال الدین معروف بلخی ، حکیم سنائی غزنوی ، خواجه عبد الله انصاری هروی ، امام محمد واجد غزالی ، ابوالفتح بستی ، حکیم عمر خیام لوگری ، عبد الملک جوینی و امثالهم هکذا نویسندها و فضلائی در افغانستان ظهور نمود که تا هنوز نظیری در ادبیات فارسی ندارند از قبیل : - ابو شکور بلخی ، شهید بلخی ، غری سینائی ، عسجدی ، غنصری ، ازرقی ، انوری ، حسن غزنوی ، حیدالدین محمود بلخی ، رشید و طواط بلخی ، ابوالفضل حسن بیوقی و غیر هم .

از قرن ۱۲ تا ۱۷ هجری = قرن ۱۸-۱۳ میلادی :

هجوم خوارزمشاهیان در افغانستان :

در اوایل قرن هفت هجری رؤسای افغان در صحنه هندوستان مشغول جهاد و جبهه نكشائی بوده افغانستان را بخانواده غور گذاشته بودند ، اینها بعد از فوت سلطان مشهور شهاب الدین دو پیا فترت گردیده و از طرف در نتیجه هجوم های خوارزمشاهیان ضعیف شده میفرستند بالاخره در سال ۶۰۷ ه علاؤالدین محمد خوارزمشاه اردو های غزنی و غور را در حدود خراسان شکسته و قسماً علاقه های افغانستان را فتح نمود ، متعاقباً در سال ۶۱۱ ه داخل افغانستان شده و بعد از سقوط سلطنت غوریه شهر غزنی را مسخر ساخت (خوارزمشاهیان اخلاف نوشنگین نای از غلامان ملکشاه سلجوقی بودند که او از طرف سلجوقه بمحکومت نیوا مقرر شده و بعد ها در اینجا اعلان استقلال کردند اینها هشت نفر از سال ۴۷۰ تا ۶۲۸ ه حکمرانی کرده و در وقت خروج خود مملکت ماوراءالنهر و قسماً فارس را در دست داشتند و در اواخر بر قسمتی از افغانستان نیز تسلط شدند) هنوز خوارزمشاهیان در افغانستان نفسی باسراحت نکشیده بودند که بزرگترین دشمنان بشریت یعنی چنگیز آنها را یغما و اسیر و محال تهدید نمود ، تسلط کوتاه خوارزمشاهیان در افغانستان سواى خرابی های که مستلزم عسکر کشی و محارب آن زمان بود تا ثیر عمیق در افغانستان نکرده ، و نسبت ترین ضررت او عبارت از هان تحریب بشان دولت افغانستان شمرده میشد ، خوارزمشاه دولت افغانستان را که ممکن بود سد حکمی در برابر هجوم مغل گردد بر انداخت ، ولی خود نیز از اداره و تحکیم او عاجز آمده بعد از آنکه از برابر دشمن میب خود فرار کرد ، مملکت بی اداره و سردار و فاقد تکمیلات دولتی و عسکری افغانستان را در برابر تقریباً یک میلیون دشمن دیوانه و وحشی بگذاشت . مهتدا مات دولت باخته و پسر و سامان افغانستان در هجوم و محارب مغل باندازه اظهار رشادت و دیانت پرستی نمودند که میتوان گفت نظیر آن در تاریخهای جهان کمتر است .

سیلاب مغول :

شخصیت چنگیز خان آنقدرها در جهان روشن است که محتاج ابضاح نیست ، اما مغل ها تا قرن دهم مسیحی بکلی در تاریکای دنیا گمشام بودند ، «عیسوغانی» نام سردار قسمتی از مغل های خانه بدوش صحرایی طایفه خود را (در قرن ۱۲ مسیحی) از تسلط چینی ها آزاد نمود ، در آنوقت مغل ها بکشتن حیوانات و محصول آنها زندگی کرده و با برادران وحشی توری خود ها تجارت رزمه ها و پوست حیوانات می نمودند ، عیسوغانی در سال ۱۱۷۵ مسیحی ببرد و رعایای خود را که تقریباً بالغ بر چهل هزار خیمه نشین در کنارهای دریای «ارتوک» میشد برای پسر خود «توچین» نام گذاشت ، توچین هان چنگیز است که بیست سال عمر خود را مصروف کثور کشائی بلکه تخریب مدنیت های جهان و احمای نسل بشر نمود ، چنگیز بعد از مطلع ساختن همه مغلبها و همجواریان خود قسمتی بزرگ از شمال مملکت چین را فتح نموده ، و متعاقباً دولت «قراختایان» یا کورخانان را بر انداخته شهرهای ختن ، کاشغر و یارکند را اشغال و از دیگر طرف با حدود مملکت عظیم خوارزم در تماس او افتاد ، اردوهای چنگیز بچندین حصص منقسم بوده و از جمله قسمتی به تسخیر چین مشغول و قسمت دیگر بفتح آذربایجان و جارجیا پرداخته داخل جنوب روسیه گردیدند ، قسمت سوم نیز مشغول فتح خوارزم و افغانستان مع خراسان گردیده سرتاسر این مملکت های متمدن و ثروتمند را بباد فنا دادند .

بهر حال چنگیز خان و اردوهای او بالذات در سال های ۱۶ - ۶۱۷ هـ با بقا نشان قدم گذاشته بعد از آنکه ترمذ را خراب کرده بودند شهرهای بدخشان و طالقان ، بلخ ، نصرت کوه (در مرغاب) سرو ، هرات ، بامیان ، غزنی ، سیستان ، و چندین شهر ها و قصبات دیگر را بکلی خاکستر ساختند ، چنگیز که در هر مملکت مثل چین ، خوارزم ، فارس و غیره بیک حمله فتوحات میکرد ، از مقاومت تقریباً دوساله افغانستان و کشته شدن پسر و داماد خود و چندین شهزاده گان و هزارها نفر عسکر مغولی در جنگهای افغانستان ، حق مقاومت شهر های کوچکی که چندین ماه در برابر مغل نشان میداد ، سخت عصبانی شده و تمام قوت پر وحشت خودش را در تخریبات سرتاسر مملکت افغانستان تطبیق داد ، و لهذا تمام شهرها خراب ، بعدها هزار نفوس مقتول ، علوم و فنون برباد و ثروت عمومی تاراج گردید و برای چندین قرن مملکت در حالت یک فقر عمومی ایفا شد ، علما و فضلا یا کشته یا فرار گردیدند ، اخلاف درنده چنگیز در تخریب افغانستان و خانه جنگی ها سلف خود را تعقیب نمودند چنانکه در عهد «ترماغین» چغتای غزنی دوباره خراب شد و تیموری که او را صاحبقران خوانند مکرراً بلاد نیم جان گرفته افغانستان را از قبیل هرات ، اسفزار ، جلال آباد (در سیستان) فراه ، و غیر ها بسختی منهدم ساخت ، و الحاصل ازان بعد است که تا امروز افغانستان هنوز به تلافی آنچه ضایعات مادی و معنوی دوره مغل موفق نگردیده است .

چغتایان :

پس از مرگ چنگیز خاندان او بچند حصه و سلطنت منقسم گردیده فرقه «اغتایی» در چین و خاندان «طولونی» در مغولستان و «هلاکویان» در فارس و «چغتایان» در ماوراءالنهر و افغانستان حکمران گشتند ، اما خاندان چغتایی که در ماوراءالنهر تمرکز داشتند بر افغانستان از بدخشان و بلخ تا کابل و غزنی و گاهی تارودیار سند هم حکومت می نمودند ، در عهد اینها خراسان بقلای فارس مربوط شد و سند و کشمیر از افغانستان مجزا گردیده پنجاب هم جزو حکومت افغانی هند قرار گرفت ، در دوره چغتاییه تاریخ افغانستان بسی تاریک است . جز اینقدر که غالب ولایات مثل سیستان ، پاختیا ، سوات ، بلورستان ، بلوچستان ، کشمیر و غیره بصفت ملوک الطوائفی بوی اداره می شدند ، و مشهور ترین این ملوک هان خاندان «کارت سوری» در هرات (هشت نفر از سال ۶۱۳ تا ۷۹۱ هجری) و شاهان محلی سیستان و کشمیر است . درین دوره بدون بعض محاربات سرحدی با مغل های

فارس و برخی تاخت و کازها و دمواروی سند و مازناغات داخلی پادشاه گرشاها دیگر اوقات مهی در افغانستان رخ نداده است. شاهان چغتای اینهاستند :- چغتای خان جلوس ۶۲۴ هـ - قراخانو ۶۳۹ - یسوع منگو ۶۴۵ - قراخانو (مکرر) ۶۵۰ - ارغان خاتون ۶۵۰ - الکو خان ۶۵۹ - مبارک شاه ۶۶۵ - براتی خان ۶۶۵ - تنکای خان ۶۶۸ - قناتیور ۶۷۰ - دما خان ۶۷۲ - کنجیوک خان ۷۰۶ - تالیکو ۷۰۸ - کیک خان ۷۰۹ - ییون چغا ۷۰۹ - کیک (مکرر) ۷۱۸ - الی گدائی ۷۲۱ - دما تیور ۷۲۱ - ترماشیرین ۷۲۲ - سنجر ۷۳۰ - چنگلی شی ۷۳۴ - یوزون ۷۳۵ - لیون تیور ۷۳۹ - علی (اغثانی) ۷۴۰ - محمد ۷۴۳ - قازان ۷۴۴ - دما تنجندجه (اغثانی) ۷۴۷ - ییون ۷۴۹ - ۷۶۰ هجری. بعد ازین ما ورود امیر تیور کورگان انقلاب داشتند که در این زمان در این زمان حکم فرما بود.

تیمور و تیموریان :

امیر تیمور لشک از نسل گنگیر و یکی از اجداد او وزیر چغتای خان بود ، تیمور در حدود ۷۳۶ هـ ق تولد و در سن رشد از طرف تقاتیمور چغتای حکومت کشی یافت ، بعدها تیمور وزارت سورور غاشق منصوب گردیده بعد از چندی حکومت چغتای را غصب نمود ، تیمور از سال ۷۷۱ هـ ق تا هشت سال فتح افغانستان پرداخته و بعدها فتح فارس متغول گردید و در ۸۰۱ هـ ق هندوستان تاخته تا دهلې پیشرفت و حکومت افغانی را در هند متغول ساخت ، تیمور بلاولہ ماوراءالنہر و افغانستان و فارس بر بغداد قابض شد و در ۸۰۴ بدلم سلطان عثمانی را در انطاقل اسیر گرفت و بعد با هفتخیر چین عزیمت نمود ولی موفق نشده بمقام «آزار» درسال ۸۰۵ هجری مرد .

تیمور در جنگهای افغانستان چندین بلاد معمور را بر روی سلف و حتی خود چنگیز خراب کرد و ملوک الطوائفی علی را در افغانستان بر انداخت حتی بیکاری ولایت دست نیافتنی شرق شمال افغانستان یعنی بلورستان را نیز گذر کرد از آن پس حکام تیموری بر افغانستان مسلط شدند ، بعد از تیمور سمرقند و گاهی هرات افغانستان پایتخت اولاد تیمور قرار گرفت ، ولی عظمت گذشته عود نکرد ، در مغرب خاندان عثمانی و جلایرو در فارس سادات صفوی ترقی نمودند ، بعد از قزوین شاهرخ تیموری حکومت آنها تجزیه شد و در ماوراءالنهر حکومت ازبک های شیانی پیفرشت زیاد کرد ، بدینکه بخارا در دفره های مجری شعبه ازبک های شیانی سمرقند رافع کرد و حکومت تیموریان را بعد و بخارا ساخته خاندان نیز از دست آنها برآوردند و بکلی منقرض شدند ، فقط درین میانه گورکانیان افغانستان بسر کرده گی ، بابر میرزا مشهور به هندوستان ناخته و در اینجا به تشکیل سلطنت بزرگی پرداختند ، بهر حال در دوره تیموریان ، افغانستان تقریباً شکل ملوک الطوائفی اختیار کرد و در عهد شاهرخ پسر تیمور و حسین بایقرا خراسان و هرات از روی مدنیت و عمرانات ، ادبیات و نقاشی پیفرشت ، شهر و مورخینی نیز در دوره تیموریان در افغانستان بوجود رسیدند ، شاهان تیموری اینهاست :
 امیر تیمور جلوس ۷۸۱ - خلیل ۸۰۷ - شاهرخ (پایتخت هرات) ۸۰۷ - الغ بیک ۸۵۰ - عبد اللطیف ۸۵۳ -
 الله ۸۵۴ - ابو سعید ۸۵۶ - احمد ۸۷۲ - محمود ۸۹۹ - پادشاه گردشی ۹۰۰ - ۹۰۶ هجری . اما
 ملوک قرغی تیموری در افغانستان اینهاست : - پیر محمد حاکم (بلخ) ۸۰۷ - ۸۰۹ - کیدو (بلخ) ، قندهار ،
 کابل ۸۰۹ - ۸۲۰ - ابراهیم سلطان (بلخ) ۸۱۷ - ۸۱۲ - مسعود (کابل و غنجه) ۸۲۰ - ۸۴۳ -
 سوزر غاشق (کابل قندهار) ۸۳۱ - ۸۳۰ - قراچهر (کابل) ۸۴۳ - بابر (خراسان) ۸۵۴ - شاه محمود
 (خراسان) ۸۵۴ - ابو سعید (هرات ، بلخ و خراسان) ۸۶۳ - ۸۷۳ - الغ بیک (کابل) ۸۶۵ -
 ۹۰۷ - ابوبکر (بدخشان) ۸۶۵ - ۸۸۴ - یادگار محمد (خراسان) ۸۷۳ - سلطان حسین بایقرا (هرات ،
 خراسان) قندهار) ۸۷۸ - ۹۱۲ - بابر میرزا (کابل و غیره) ۸۹۹ - ۹۱۱ هجری .

ازبک ها :

در اوایل قرن ده هجری قبایل ازبک در تحت رایت آخرین پها در خاندان جنگیزی «محمد شیبانی» نام در ماوراءالنهر کسب اقتدار نمود ، محمد شیبانی با گروه خود از سایبریا در ماوراءالنهر آمده بود و از سال ۹۰۶ خاندان کور گانی را در ماوراءالنهر انداخته و به تشکیل سلطنت ازبکیه پرداخت ، خاندان ۱۲ نفر از سال ۹۰۶ تا ۱۰۰۷ هجری در ماوراءالنهر حکومت داشته و شاخه از آنها در خوار حکمرانی مینمودند ، پیاخت عمده اینها سمرقند و گاهی بخارا بشمار میرفت ، خاندان گاهی هم بر ولایات سرو ، هرات ، خراسان ، بلخ ، تخارستان یعنی حصص شمالی و غربی افغانستان مسلط میشدند ، در اوایل قرن یازده هجری خانواده دیگری بنام «خوانین استراخان» که از طرف روسها متفرض شده و بدرار شیبانیان بخارا پناه آورده بودند ، جای شیبانی هارا اشغال کردند و اینها (۱۳) نفر از ۱۰۰۷ تا ۱۱۶۷ هجری بر بخارا و سمرقند حتی فرغانه و گاهی هم به بدخشان و بلخ حتی هرات و قندهار حکمرانی مینمودند ، دویهم رفته در دوره ازبکیه ولایات تخارستان مع نفوذ امرای بوی بدخشان جز و حکومت آنها بوده و ولایات بلخ بین ازبک ها و صفویهای فارس و سکور گانیان هند معرض کشمکش و گاهی مستقل شمرده میشد ، مشهور ترین حکمرانان ازبکی در بلخ ولیعهد از سال ۱۰۰۷ هـ و سیدان قلی (۱۰۳۸ - ۱۰۶۱) است . ولایت هرات مثل بلخ در تمام دوره ازبکیه معروض کشاکش آنها و صفویها بوده بالاخره بصفویها مربوط شد ، اما در قرن (۱۱) تسلط ازبکها در ولایات شمالی افغانستان سوای تاراج ها و تخریبات مدنی منافی عاید مملکت نگردید ، و قسماً در بعض حصص شمالی نفوذ آنها تا ظهور احمد شاه بابای ابدالی طول کشید .

صفویها :

«صفویها» یک خاندان سید و عربی نژادی بوده در مملکت فارس به تشکیل سلطنتی پرداختند ، اینها در تعداد یازده نفر از سال ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ هجری باستانی (۷) سال بران مملکت حکومت کرده و ضمناً بر ولایات غربی افغانستان از قبیل خراسان ، هرات ، سیستان و قندهار نیز متصرف گردیده اند ، چنانکه اسمعیل اول در ۹۱۵ مریو را از ازبکها گرفت و بطهباسب اول (۹۳۰-۹۸۴) مکرراً هرات را از ازبکها مسترد نموده در عهد عباس اول (۹۵۸ - ۱۰۳۸) ازبک ها از هرات گذشته بخراسان هم تاختند ، ولی طرد شدند ، هاپون مغل هند در ۹۵۳ قندهار را بطهباسب اول گذاشته بود و باز بهند الحاق شد ولی از طرف عباس اول دوباره بفارس ضمیمه گردید ، بعد از کمی باز بهند الحاق شد ولی از عهد عباس ثانی (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷) بسکلی ضمیمه فارس گردید ، هکذا در قرن دهم هجری صفویها ملوک محلی سیستان افغانستان را بر انداخته و آنولایت را متصرف شدند ، تسلط صفویها در ولایات مفتوحه افغانستان تا ظهور دولت های ابدالی و هوتکی افغان در هرات و قندهار (قرن ۱۲ هجری) طول کشید . در طول انجند خرابی زیادی بولایات افغانستان در نتیجه جنگهای صفویها با ازبکان و رؤسای محلی افغانستان وارد گردید و نفوس زیادی خصوصاً در ولایت و شهر هرات بقتل رسید ، علاوه چون صفویها نسبت بمملکت افغانستان بیگانه بودند به ترقی مملکت اعتنائی نداشته و حکام آنها در تاراج ثروت ملی و اجرای مظالم دقیقه ثی فرو نگذاشتند .

کور گانیان هند :

چنانیکه گفتیم بابر مرزا از خانواده تیمور در قرن دهم (۹۳۲ هـ) از افغانان هندستان عسکر کشیده و سلاطین لودی افغان را متفرض نمود ولی برای اندک مدتی سلاطین سوری افغان تاج و تخت هندوستان را

از هاپون پسر بابر مسترد نمودند ، عاقبت هاپون بعد فارسی ها هندوستان را اشغال و دولت افغانی را بکلی منساخت نمود ، اولاد بابر در تعداد « ۱۹ » نفر از سال ۹۶۲ تا ۱۲۷۴ هجری بر مملکت وسیع هندوستان حکومت نمودند و چون موسس این دولت در افغانستان پرورش یافته و به آداب و رسوم افغانی مانوس گردیده بود لهذا در هندوستان زبان و ادبیات و مدنیت افغانستانی را ترقی داده و به تعقیب سلاطین افغان در هند بدین آن مملکت غلو ورزیدند ، بابر در کابل تعمیراتی نموده و تدفین خود را در باغ مشهور « ابر » توصیه نمود ، شاه جهان نیز در کابل تعمیرات جنگی بکرد ، این سلسله تا ظهور احمد شاه بابای ابدالی بر ولایات کابل ، کشمیر ، پنجاب ، سند و ملتان فرما نروا بوده و حکام آنها در حصص مذکوره تقرر داشتند ، ولی بعد از عالمگیر و شاه جهان سایر شاهان کورگانی بولایات غربی سند توجیهی ننکرده و محض باخذ خراج قناعت مینمودند ، افغانها هم در طول این مدت در صفحات جیلان آباد و پشاور تا آنکه بر علیه آنها دایماً مشغول جنگست بوده و سر باطاعت نمیدادند . تسلط کورگانیان هند در حصص مفتوحه افغانستان رو به پرفته چندان تا نیرات مهم مدنی و علمی نداشت و مملکت سوای پرداختن مالیات عایدی نمود ، چگونگی کانون تمدن و آبادی و پیشرفت علمی آنها در حوضه های گنگا بود .

و الحاصل ایندوره شش قرن تاریخ افغانستان از هجوم مغل (قرن ۷ هـ) تا ظهور دولت ابدالی افغان (قرن ۱۲ هـ) در نهایت نحوست عبور نمود بنوعیکه در طول این مدت بسیار شهرهای معمور خراب و صد ها هزار نفوس مقتول و هزارها نفر فرار گردیده در عوض غایبین « زرد » در حصص شمالی و مرکزی افغانستان وارد ولی برزور زمان خوشبختانه با لث تورانی خود یکجا در نفوس و زبان افغانستان به تخلیل رفت ، کساد تجارت و تنزل صنایع بامولود الطوائفی و قناعت اجنای و فقر مالی وضع معنوی در افغانستان مخصوص این دوره شوم بود مدنیت مشتع افغانستان بکلی تباه گردیده ، مدارس با علوم و فنون یکجا رخت بر بست ، بحدیکه در طول این قرون متوالی فقط معدودی از رجال علم و ادب در افغانستان پیدا شدند از قبیل علامه فتنزانی و جلی هروی و چند نفر دیگر فقط تاریخ نسبت به پسرشته و چند نفر مورخین در افغانستان بوجود رسیدند از قبیل میرخوند مشهور و حافظ ابرو و غیره . درین میانه چندی (در دوره کورگانیان هرات) شعرا و ادب و نقاشی افغانستان نیز رنگ و رونقی نمود حاصل نمود ، اما جغرافیای مملکت بسیار پریشان گردید ، چنانیکه « خیوا » از همان ظهور چنگیزی یومناً از افغانستان مجزایانند ، چه بعد از چنگیز به « جوسی » و باز ب قوم « مغلا » رسیده و از ظهور تیمور باوراءالنهر سر بوطشد و متعاقباً شبانی ها دولت مستقل در آنجا ساختند ، نادر ترکان برای یکسال او را گرفت ولی مجدداً بنصرف ازبک ها رفت تا ژنرال کافان روسی در ۱۸۷۲ مسیحی آن ولایت را اشغال نمود . ولایت سند و کشمیر چندی از افغانستان مجزا و مستقل شده آخراً بنصرف کورگانی های هند رفت ، بلوچستان جدا و مستقل گردید ، گندهارای شمالی (حوضه های سوات و پشاور و غیره) در تحت اداره روسای بوی گاهی آزاد و گاهی محکوم چغتائی ها و کورگانی ها میگردد ، بلوچستان تا آخر جدا ماند ، خراسان هم جزو فارس گردید .

از قرن ۱۲ تا ۱۴ هجری = قرن ۱۸ - ۲۰ مسیحی :

شاهان هوتکی قندهار :

دورن (۱۲) هجری افغانها در قندهار دست تسلط فارس را قطع کردند و در سال ۱۱۲۱ = ۱۷۰۹ مسیحی فایده معروف افغان « میرویس » خان بن شاه عالم ، گرگین نام فارسی را با (۲۲) هزار عسکر آندول قتل عالم نموده ، فارسی ها بجهنگ پرداخته و دولت آنها خسرو خان نامی را با (۲۵۱) هزار عسکر دیگر با افغانستان سوق کرد ولی نتیجه خان محو قطعی فارسی ها بود ، میرویس خان حکومت ملیه را در قندهار استیلا کرد و این شخص بزرگ و تاریخی در مدت حیات خود حکومت را فقط بصفت ریاست عمومی اداره کرده از قبول تاج

وتخت واسم پادشاهی انکار فرمود. بهرحال بعد از آنکه میر ویس خان از جبهان بگذشت بجای او را برادرش «عبدالعزیز شاه» اشغال نمود، شهزاده «عمود» پسر میر ویس عم خود را از میان برداشته و در جای پدر بنیشت شهزاده عمود یکی از بزرگترین رجال تاریخی افغانستان است و او در عنوان جوانی بغرض اخذ انتقام در پیر عسکر فارس کشیده کرمان را سخر کرد، و باز در ۱۱۳۵ هجری مجدداً به فارس تاخته و آن مملکت را قسماً بایا به تخت آن شهر اصفهان فتح کرد و حسین خان صفوی شاه فارس را با سلسله اواز بیخ وین برآورد، ازین بعد تا سال ۱۱۴۲ هجری اصفهان بایه تخت قندهار و فارس قرار گرفت، و بعد از شهر یار عمود کا کا زاده اش «شاه اشرف» در اصفهان جلوس نمود، اینها مملکت فارس را تأمین نموده و از دشمنان بزرگ او (روس و تورک) جلوگیری نمودند چنانکه در شمال فارس (در بند) مقابل عساکر بطر کبیر را گرفتند و در شمال غرب مکرراً اردوهای تورکان عثمانی را شکستند، تورکها آخراً مجبور به تهاجی دولت افغانی در فارس شده و مسامحه فی هم بین مارفین عتد گردید. بد بخانه شاه اشرف و قتیبه که در بیک از جیشکها با نادر قلی تر کمان (نادر شاه افشار) مغلوب شده و برای ترتیب عسکر عازم افغانستان شد در نواح قندهار از طرف ربیای خاندانی خود کشته شده و بایستورت سلسله آنها منقرض و برای تاخت و تاز نادر شاه زمینه مساعدی فراهم گردید. تا ورود نادر شاه بقندهار (۱۱۴۵ هـ) سلطان حسین هوتکی عمزاده اشرف شاه پادشاه قندهار بود. دوره کوتاه هوتکیها در اقباض روح ملی افغانستان عامل بس بزرگی بشمار آمد اسمهای شاهان هوتکی اینست: میر ویس خان جلوس ۱۱۲۶ هـ - عبدالعزیز شاه ۱۱۳۰ هـ شهزاده عمود ۱۱۳۱ هـ سلطان حسین ۱۱۳۴ - ۱۱۴۵ هـ شاه اشرف (در فارس) ۱۱۳۸ - ۱۱۴۳ هجری.

شاهان ابدالی هرات:

در همان قرن (۱۲) هجری هنگامیکه افغانهای هوتکی در قندهار دست فارس را قطع میکردند، افغانهای ابدالی در ولایت هرات اعلان استقلال کرده و «آزادخان» سر کرده ابدالی های هرات خراسان حالیة را معرض عسکر کفی های خویش قرار داد، متعاقباً عبدالله خان ابدالی پسر حیات سلطان، ریاست ملی را در دست گرفته و جعفر قلی حاکم فارسی هرات را با عساکر ساختاری آبدول قتل عام نموده و خود بنیست پادشاه هرات زمام امور در دست گرفت، متأسفانه بین این دو خاندان ابدالی و هوتکی هرات و قندهار تقاری بهر سیده بجای آنکه متحد شوند بهر جنگ نمودند و در نتیجه اسدخان پسر عبدالله خان بنیست شهزاده عمود هوتکی در قتل آرام. فراه گشته گردید، بهرحال عبدالله خان مکرراً عساکر اغزای فارس را شکست، و بعد از آنکه شهزاده عمود فارس را تصرف شد، ابدالیان هرات بکلی آسوده شده مصافقت (خاف) را بهرات الحاق کردند و چندین بار بغرض فتح مشهد و خراسان تاختند، اینها یک سلسله پادشاه گردنی های بسیاری تا زمان ورود نادر شاه ترکمان بهرات (۱۱۴۴ هـ) باقی بودند، و بعد از انقراض آنها بدست نادر، باز احمد شاه ابدالی یکی از منسوبین همین خاندان بود که طرح سلطنت قوی و ملی در افغانستان ریخت، بهرحال ابدالیان هرات در تاریخ هجتهای ملی مقام مناسبی دارند. اسهای شاهان ابدالی هرات: عبدالله خان بن حیات سلطان ابدالی جلوس ۱۱۲۹ هجری زمان خان بن دولت خان ابدالی ۱۱۳۲ هـ محمد خان ولد عبدالله خان ابدالی ۱۱۳۵ هـ ذوالفقار خان بن زمان خان ابدالی ۱۱۳۶ هـ الله یار خان بن عبدالله خان ابدالی ۱۱۳۸ هـ ذوالفقار خان (مکرر) ۱۱۴۲ هـ - الله یار خان (مکرر) ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ هجری.

دوات ابدالی افغانستان:

بعد از آنکه اشرف شاه افغان در قندهار کشته شد، نادر شاه افشار که مرد جنگی و عالی همتی بود فارس را تأمین نموده، خواست از راه افغانستان عسکر هندوستان کشد، لهذا در سال ۱۱۴۴ هجری وارد

هرات شده دوجار جنگهای افغانها گردید ، بالاخره هرات را فتح نموده و با افغانها مصالحه کرد و بعد افغانه ابدالی که با هوتکی ها مخالفت داشتند، بعد از یکسال زحمت قندهار را از سلطان حسین هوتکی (۱۱۴۵ هجری) منترع نمود و از اینجا براه کابل عزیمت هندوستان کرد، نادر چون اصلاً فارسی نبود زیادتر اعتماد اوسرداران و عساکر افغان و دسته های نظامی تورک و ترکمان بود و همین قوت او بتحمل مشکلات تا دهل پشرفت ، از آن بعد نادر پادشاهی بود که نه افغانستان بلکه تورکهای عثمانی و روس ها را هم بجایشان نشاند ، نفوذ حکام نادر در محض مفتوحه افغانستان تا زمان مرگ او (۱۱۶۰ هجری) طول کشید .

وقتی که نادرشاه کشته شد احمدخان ابدالی (احمد شاه بابا) پسر زمان خان (پادشاه ابدالی هرات ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵) با قطعات عسکری ابدالی در اردوی نادر بود و او بلافاصله عازم افغانستان شده در قندهار به تشکیل سلطنت افغانی پرداخت، احمدشاه درانی در عرصه چند سال تمام حدود طبیعی افغانستان را از جیحون تا دریای عمان و از فارس تا رود بار سند (بدخشان و قلعن ، مزار و میمنه ، مرو و هرات ، خراسان و سیستان بلوچستان ، سند ، پنجاب و کشمیر) داخل نقشه سیاسی افغانستان نموده و دولتی قائم و قاهر ساخت ، تشکیلات عسکری و ادارات دولتی و ساختن راهها و شهرها از قبیل قندهار و تاشقرغان و غیره در عهد احمدشاه درانی منظم گردید ، احمدشاه مکرراً به هندوستان و فارس و بخارا تاخته فتوحات مجری القوی نمود مهنذا احمد شاه بابا آنکه در انسید افغانستان یکی از بزرگترین دولتهای مقتدر آسیا بحساب میرفت ، اتحاد اسلام را همیشه نصب العین سیاسی خود داشته هندوستان را بعد از فتح پشاهان کورکانی بنحیث و بسندهاها را «مراتبه» را که دشمنان اسلام و دهل بودند معدوم نمود ، و در بخارا بعد از فتح مزاجتی نه نموده فقط بگرفتن خرقه حضرت رسول کریم قناعت ورزید ، هکذا در فارس باوجود غلبه و قدرت باستانی خراسان که جزو قدیم افغانستان بود بگرفتن حدود او اقدام نه نمود . گویا دولت درانی افغانستان از ظهور مغل بیرون اولین دولت افغانی است که مجد و عظمت قدیم افغانستان را احاده نموده و مملکت را از تجاوزات اجانب و ملوک الطوائف هاز هائی بنحیثید .

بعد از سقوط «زمانشاه مشهور» بواسطه احمد شاه، خراسان از افغانستان بواسطه عسکر کشی های «محمدخان قهر» شاه فارس منترع شد ، و در پنجاب رنجیت سنگت نائب الحکومه زمان شاه اعلان استقلال کرد ، هکذا بلوچستان توسط خاندانهای محلی خود مستقل گردید . در همین قرن (۱۹) بود که وادی کشک و قلمه مور از افغانستان مجزا و تصرف خواتین خیرا رفت و بالاخره روسها (مرو) را در ۱۸۸۴ میلادی اشغال نمودند ؛ از آن بعد به تحریک اجانب خانه جنگی ها در افغانستان واقع شده و در نتیجه ، سلطنت از خانوادۀ سدوزائی به سرداران «بارکزائی» آنها تحویل یافت ، و متعاقباً مداخله انگلیس ها در افغانستان با حربه اولین افغان و انگلیز رخداد و در نتیجه مطابق معاهدات لاهور و قندهار (۱۸۳۸ میلادی و ۱۸۳۹ میلادی) ۱۲۵۴ قری ۱۲۵۵ قری (قرن) ولایات سند و ملتان ، کشمیر ، پشاور ، اتمک ، دیره جات ، از افغانستان جدا گردید . ولی شجاعت و وطن پرستی ملت افغان با کار نامه های قائمین مملی از قبیل نواب محمد زمانخان محمد زائی ، شجاع الدوله خان محمد زائی و وزیر مشهور اکبر خان غازی محمد زائی ، سردار سلطان احمد خان محمد زائی ، سردار عثمانخان تگسای ، نائب امین الله خان لاهور گردی ، محمد شاه خان با بکر خیل ، ملا مومن قلعجائی و امثالهم درین واقعه بطوریکه در تاریخها ضبط است اسباب افتخار ابدی افغانستان بشمار میرود . اسباب شاهان سدوزائی (درانی) : - احمدشاه بابا جلوس سال ۱۱۶۱ هجری - سلیمان شاه بن احمدشاه ۱۱۸۶ - تیمورشاه بن احمدشاه ۱۱۸۶ - زمانشاه بن تیمورشاه ۱۲۰۷ - محمود شاه بن تیمورشاه ۱۲۱۶ - شمشجاع بن تیمورشاه ۱۲۱۹ - محمود شاه (مکرر) ۱۲۲۳ - ابوب شاه بن تیمورشاه ۱۲۳۳ - دوره فتور ابدالی ها و تسلط برادران وزیر فتح خان بارکزائی ۱۲۳۳ - شمشجاع (مکرر) ۱۲۵۵ - فتح جنگ پسر شمشجاع ۱۲۵۸ - شاپور شاه پسر شمشجاع ۱۲۵۸ هجری (درین مباحثه چندی در هرات شاخه از ابدالی ها و الکوزائی ها و محمد زائی ها مسلط شدند و این ها

تا ۱۲۷۹ هجری عمر نبودند و بعد ها هرات از طرف عمال دولت محمد زائیه اداره می گردید .
دولت محمد زائیه افغانستان :

وقتی که سلاطین درانی افغانستان را فتور فرا گرفت و شهبزاده کامران پسر شاه محمود وزیر فتح خان بارکزی را کور نمود برادران وزیر که در سرتاسر مملکت نفوذ داشتند بر علیه محمود شاه شوریده در سال ۱۲۳۳ هجری او را بجانب هرات فرار ساختند ، و از طرف دیگر شه شجاع را بجانب شکار پور راندند ، رئیس برادران فتح خان سردار مشهور محمد عظیم خان بود ، بتحریر محمد عظیم خان شاه ایوب پسر تیمورشاه از پادشاهی دست کشید . در ۱۲۳۴ شه محمود و کامران پسرش از هرات بکابل عسکر کشیدند ، ولی از برادران وزیر فتح خان شکست خورده هرات را مقر خود فرار دادند [ازین بعد تا سال ۱۲۷۹ هفت نفر - شه محمود (۱۲۳۴) شاه کامران (۱۲۴۴) وزیر یار محمد خان الکوزائی (۱۲۵۶) سعید محمدخان پسر وزیر مذکور (۱۲۶۷) شهبزاده یوسف ابدالی (۱۲۷۲) سردار سلطان احمد خان محمد زائی (۱۲۷۳) شهنواز خان بن سلطان احمدخان (۱۲۷۹) در هرات پادشاهی کردند و جنگهای مشهور فارس و افغان بعمل آمد ، در تمام این جنگ ها فارسی ها مغلوب و در حمله های خود ناکام ماندند ، در سال ۱۲۷۹ هرات از طرف امیر دوست محمد خان ضبط گردید .] و الحاصل برادران فتح خان (وزیر دست سردار محمد عظیم خان و بعد ازو بمنجی سردار شیردل خان) باستانی هرات و خراسان و پنجاب به تمام افغانستان مسلط شدند ، بعد از فوت سردار شیردل خان در سال ۱۲۴۲ میرهای سند اعلان استقلال کردند و افغانستان شکل ملوک الطوائی اختیار کرد ، مشهور ترین این ملوک بارکزیانی سردار دوست محمد خان حاکم کابل و سردار یردل خان حاکم قندهار بشمار میرفت ، در دوره اینها ولایات پشاور و اٹک و کدیر از افغانستان مجزا شده و بتصرف و نجیت سنگ مسراج لاهور رفت (۱۲۴۳ - ۱۲۴۴) از سال ۱۲۵۴ برادران فتح خان ، سردار دوست محمدخان را برای توحید اداری افغانستان بصفت پادشاه قبول نمودند . ولی یکسال بعد (۱۲۵۵) شه شجاع وارد وی انگلیز داخل افغانستان شده و امیر جدید (دوست محمدخان) مغلوباً فرار بخارا گردید ، و در ۱۲۵۶ بانگلور نزد سلیم و روانه هند شد ، گویا دوره اول برادران وزیر فتح خان در پنجخانه یافت . اما شه شجاع و انگلیس بهمان تفصیلی که بهمه کس معلوم است در افغانستان معدوم شده و در سال ۱۲۵۸ قری قندهار (۱۲۵۴ - ۱۲۵۵ هجری) منعقد بین انگلیز و شه شجاع ورنجیت سنگ بود ، مطابق این معاهده پلاوه پنجاب تمام آن ولایاتی که در دوره برادران وزیر فتح خان مثل سنه ، پشاور ، اٹک ، کشمیر از افغانستان جدا گردیده بود ، رسماً مجزیه شد .

پس از منقوبیت انگلیس در افغانستان و کار نامه های پهلوان ملی وزیر آکبرخان غازی ، پادشاهی مملکت دو باره بامیر دوست محمدخان رسید ، ولی مطابق معاهدات جرود منعقد بین امیر دوست محمد خان و انگلیس ها (۱۲۵۸ - ۱۲۷۱ هجری) مواد معاهدات لاهور و قندهار و سلب استقلال سیاسی افغانستان از طرف امیر دوست محمد خان تصدیق و شناخته گردید . در بین سالهای ۱۲۸۵ - ۱۲۹۶ (سلطنت اعلیحضرت شیرعلیخان) مجدداً استقلال افغانستان اعلام و مدارس و علوم و تمدن جدید در مملکت آغاز یافت ، ولی متعاقباً حرب دوبین افغان و انگلیز (۱۲۹۶ - ۱۲۹۷) واقع شده و بعد از فوت شیرعلیخان مطابق معاهده گندمک (منعقد بین امیر محمد یعقوبخان و انگلیز ۱۲۹۶ هجری) استقلال سیاسی افغانستان سلب و علاقهای شالیکوت ، فوشنج تاجبال کرزک و علاقه کرم تاجبال جایی و دره خیبر و لنده کوتل از افغانستان مجزا ، و داخل حدود هند

انگلیسی گردید . (درین جهاد دوم ملی مبادا کار نامه های غازیان افغانی از قبیل جرنیل ملی محمد جان خان غازی وردک، ملا دین محمد مشک عالم اندری ، سردار محمد ایوبخان و امثال هم فراموش ماکردد) در سال ۱۳۱۱ قری مطابق معاهدات دیورند (متفقہ بین امیر عبدالرحمن خان و انگلیز) حدود شرقی افغانستان و انگلیز معین ، و علاقه های سوات ، باجوړ ، چترال ، ارنوی ، وزیری ، داور ، چاک و چن از افغانستان رسماً جزا ، و داخل حدود انگلیسی شناخته آمد . هکذا در همین عصر « پنجه » در دست روسها افتاد، در سال ۱۳۲۳ قری مطابق معاهده متفقہ بین امیر حبیب الله خان شہید و انگلیس (فارن سکرتری هند) مواد معاهدات دیورند تأیید و تصدیق یافت ، و هم درین دوره (۱۳۱۹-۱۳۳۷) مدارس و علوم جدیدہ بانمیرات نو در افغانستان رواج گردید . در سال ۱۳۳۷ هجری (دورہ امانیہ) افغانستان استقلال سیاسی خود را اعلام نموده ، و حرب سویمین افغان و انگلیز واقع گردید ، و در نتیجه معاهده راولپندی ، استقلال افغانستان و صلح ملتب اعلان شد، ازین بعد دور جدیدی در تاریخ افغانستان شروع میشود . (۱) دو سال ۱۳۴۷ هجری افتخارات داخلی رخ داده ، و پنجه سقوط تخت و تاج سلطنتی را غصب نمود ، دو سال ۱۳۴۸ هجری اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی بر غاصبین سرجمع تاج و تخت افغانستان قلب جسته (باصرار ملت) زمام سلطنت را در دست گرفت ، ازین پس مجدداً مملکت در راه اصلاحات و تلافی مافات قدم ی بردارد .

اسمای شاهان محمد زائی بقرار ذیل است :

اعلیحضرت امیر دوست محمد خان جلوس سال ۱۲۵۹ قری هجری

د	شیر علی خان	د	۱۲۷۹	د
د	محمد افضل خان	د	۱۲۸۳	د
د	محمد اعظم خان	د	۱۲۸۴	د
د	شیر علی خان (مکرور)	د	۱۲۸۵	د
د	محمد یعقوب خان	د	۱۲۹۶	د
د	عبدالرحمن خان	د	۱۲۹۷	د
د	حبیب الله خان	د	۱۳۱۹	د
د	امان الله خان	د	۱۳۳۷	د
د	افتخارش و تسلط حبیب الله پنجه سقو	د	۱۳۴۷	د
د	اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی	د	۱۳۴۸	د

(۱) - قوماندان قلعہ این حرب بزرگت ملی و جهاد استقلال در محاذ سمت جنوبی اعلیحضرت محمد نادر شاه غازی بودند که بیادگار فتوحات شان در کابل منار استقلال بر پاگردید .

اسامی حالیہ و قدیمہ شہر ہا ، ولایات ، مملکت افغانستان قدیم تا جائیکہ بنظر رسید

در جدول ذیل ترتیب یافت (م . غبار)

نام حالیہ	نام قدیم	ملاحظات
افغانستان (مملکت)	آریانا	یونانیان (اکسیمیا) وکامی (اراگواری) میگفتند . فارسی‌ها (آریاورتا) میخواندند . ہندیہا (باہ لکھا) و اعراب (خراسان) مینامیدند .
ای بک (شہر)	سمنگان	چینی‌ها (سی تین تسزبان) و عربہا سمجھان نام نہادند .
ارگہ ہرات	قلعہ اختیارالدین	
اشکشی (علاقہ)	وز والین	در حصہ قدغس ^۱ حالیہ واقع است .
بلخ (قلعہ قدیم)	ہنداون	
بلوچستان (ولایت)	اوری شیا	یونانیان (گدروسیا) میخواندند .
پنجکورہ (علاقہ)	گواریس	
پنجشیر (علاقہ)	پنجہر	
پنجاب (ولایت)	زت گوش	فارسی‌ها (ت ت گش) میخواندند .
تاشقرغان (شہر)	خلم	
جبل السراج (علاقہ)	پروان	
جلال آباد (علاقہ)	ننگہ ہار	
جنوبی (ولایت)	پاختیا	یونانیان (پسی ہیکا) و ہندوہا (روہ) مینامیدند . برای شناختن حدود این ولایت رجوع بشمارہ ۹ سال اول کابل شود .

تاریخچه مختصر افغانستان

نام حال	نام قدیم	ملاحظات
چترال (علاقه)	کتور-کاشگر	چینی ها (کاشکار) میگفتند .
خراسان (ولایت)	اپارتیا	یونانیان (پارتیا) و فارسی ها (پرتو) مینامیدند . و بقول هیروdot و تطبیق محققین فرنگی نام قدیم طایفه افریدی پختانه هم (اپارتیا) بود .
خیوه (ولایت)	خوارزم	فارسی ها (خوارزمیش) میخواندند .
دولت آباد (شهر)	فاریاب	در ولایت مزارو حالیه واقع است .
وستاق (شهر)	ولوالیز	عربها (و الوالج) ساختند . در علاقه بدخشان واقع است .
زندجان (قصبه)	یوشنگ	عربها (فوشنج) میگفتند . در علاقه هرات واقع ست .
سبزوار (شهر غرویه)	اسپزار	عربها اسفزار گفتند .
سرپل (شهر)	انبار	در علاقه مزارو حالیه واقع است .
سند (ولایت)	اندوش	
صوات (علاقه)	سواتس	
شبرغان (شهر)	شبرگان	فارسی ها (سفید دز) میخواندند .
شلگر (علاقه)	هیویر	در حصص غرنی افتاده .
قدغن و بدخشان (ولایت)	تخار	فارسی ها (تخارستان) میگفتند .
قندهار (ولایت)	زابل	یونانیان (اراکوسیا) و فارسی ها (هرخواتیش) و بعد ها زابلستان میخواندند و عربها (الرخاب) و (الرخد) میگفتند .

نام حال	نام قديم	ملاحظات
قنداره (شهر)	قندابيل	دربالوچستان واقع است .
كلك (شهر غروبه)	فيروزوند	درولايت حاليه تندهار واقع است .
كوهدامن (علاقه)	كاپسا	
كابل (شهر وعلاقه)	واي كريت	
كشم (علاقه)	سكل كند	در علاقه بدخشان واقع است .
لغمان (علاقه)	لپاكا	
مزار شريف (ولايت)	باخدي	يونانيان (باكتريان) و فارسي ها (باخترين) و هندوها (بالهيك ديس) و عربيها (باختر) ميگفتند و باكتريا و باختر در مورد عموم مملكت افغانستان نيز در قديم استعمال مي شد .
مشرقي (ولايت)	گندارا	يونانيان و فارسيان بالهيك تحريفي گندهاره و كندار ميگفتند ، براي شناختن حدود اين ولايت رجوع شود بشماره دهم سال اول كابل .
مرو و مرناب (ولايت)	مرگيانا	اعراب (مرو الرود) نام نهادند .
ميمينه و شهرگان (ولايت)	گوزگان	اعراب (جرزجان) ميگفتند .
مزار (شهر)	ده خير (قريه)	
غور و هزار جات (ولايت)	غرج (و) غور	يونانيان (پاروبامس) و فارسي ها و اعراب (غرچستان) و غرچستان ميگفتند .
فراه و چغانسور و سيستان (ولايت)	سكا ستيانا	يونانيها [درنگيانا] و فارسيها [ذرك - نيمروز - سيستان] و اعراب (ذريغ و سيستان) ميخواندند براي شناختن حدود او رجوع شود بشماره ۷ سال اول كابل .
نهرين (شهر)	لاچين	در علاقه قندغن حاليه واقع است .

تاریخچه مختصر افغانستان

نام کنونی	نام قدیم	ملاحظات
نورستان و پتوال (ولایت)	بولر (و) بلور	
وزیرستان (علاقه)	ورسی	
هرات (ولایت)	آریه - آریانا	فارسی ها (هرای) و یونانیان آریانا میگویند . (آریانا) در مورد عموم مملکت افغانستان نیز در قدیم اطلاق میگردد .
هدهد شریفه (شهر غزویه)	نگار آرا	
یوسفزی (علاقه)	مندور	

شهرهاي مشهور و تاريخي افغانستان كه بمرور دهور و حوادث جهان محرونا بود شده
 تاجايكه تاريخاً بانظر رسيده در جدول ذيل ترتيب يافت . (م. غبار)

نام شهرها	ملاحظات
آرناگون	در حدود شهر هرات حاليه واقع ويكي از قديم ترين بلاد افغانستان در قرون اهل الاسلام بود .
آري آاؤن	در اراضي بين علاقه كنز و بنگوره از طرف سكندر مقدوني بنا نهاده شده بود و از شهر هاي معمور افغانستان حساب مي شد .
اسكندريه مرگيانه	در علاقه مرغاب از طرف اسكندر بنا يافت و اعضا مستشرقين موضع آترا مر و چاق حاليه مي شناسند .
الكزانديريه اراكوسيا	در حوالي شهر حاليه قندهار از طرف اسكندر بنا شد و در دوره قبل الاسلام از شهر هاي معروف افغانستان بود .
الكزانديريه ققناز	در نواح علاقه كوهدهاين حاليه واقع و آباد كردن سكندر بوده و حالا حتي موضع آن بي نشان است .
آهنگران	در علاقه غور واقع ويكي از خوبيترين بلاد افغانستان دو دوره اسلام شمرده ميشد ، مغل آترا خراب كرد .
افلاكيه	در حوالي شهر مرو قديم واقع و از قديم ترين بلاد تاريخي افغانستان بود . (انديوخ سوتر) آن را در قرن سوم قبل الميلاذ بنا نهاد .
اسفزار	در علاقه هرات واقع ويكي از شهر هاي معمور افغانستان در دور اسلام بحداب ميرفت مغل او را تخريب نمود .
بگرام	در اراضي بين خيبر و شهر حاليه پشاور واقع بوده از شهر هاي قديم افغانستان حساب ميرفت .
بهاول	در علاقه يوسف زئي واقع و از شهر هاي نفيس قرون ماقبل الاسلام افغانستان شمرده ميشد .
باميان	يكي از مدين و معروفترين بلاد عجيبيه افغانستان تا ظهور اسلام بود بعد از تخريبات اعراب از طرف مغل محو قطعي گرديد .
بست	در ساحل هلمند رود واقع ويكي از شهر هاي متدنه افغانستان تا ظهور مغل بحداب ميرفت ، آثار او هنوز باقيست .
بوشك (فوشنج)	در موضع قريه زنده جان حاليه علاقه هرات افشاده و تا ظهور مغلها از بلاد متوسطه افغانستان بود .

تاریخچه مختصر افغانستان

نام شهرها	ملاحظات
بلخ (قدیم)	یکی از بهترین و قدیمیترین بلاد افغانستان بوده تاهجوم اعراب از خویترین شهر های آسیا شمرده میشد بعد ها چندین بار خراب شد .
بدخشان	در محل شهر (فیض آباد) کنونی واقع و تظهورمغل از شهرهای معمور افغانستان بود، چنگیز اورا تخریب کرد .
بروقان	در جوار شهر (بلخ) قدیم دردوره اعراب بنایافت ، بعدها در محاربات خارجی منهدم گردید .
بالاحصار	شهر کوچک و صحرایی بوده از قرن ۱۸ تا ۱۹ پایه تخت افغانستان قرار گرفت ، در محاربه دویمین افغان و انگلیز منهدم گردید .
پرشور (فرسور)	پنی شهر (پشاور) قدیم که از قرون قبل الاسلام تا ظهور اسلام و محارب آن از تاریخی ترین بلاد افغانستان محسوب بود .
پشین	در علاقه (هزاره جات) حالیه واقع و تا ظهور مغل از شهرهای مشهور افغانستان حساب میشد .
پنکلاوتی	در حدود چهار سده حالیه پشاور واقع و از کهن ترین بلاد افغانستان بوده ، در هجوم اسکندر آبادان و معمور بود .
پناله	در علاقه سند افتاده و در عهد سکندر بسی آبادان و مدتها از بلاد معروف افغانستان حساب میشد .
پنجوای	در یک منزلی شهر حالیه (قندهار) واقع و در دوره اسلام تا ظهور مغل از بلاد متوسطه افغانستان شمرده میشد .
پشاوران	در سیستان واقع و تا ظهور مغل ها از بلاد متوسطه افغانستان بود .
تکین آباد	در محل شهر حالیه (قندهار) واقع و تا ظهور مغل از مشهور ترین بلاد افغانستان در ولایت زابل شمرده میشد .
تالقان (اول)	در جوار شهر حالیه تالقان (قتلان) واقع و تاهجوم چنگیز از مهمترین شهرهای افغانستان حساب ی شد .
تالقان (دوم)	در علاقه مرغاب (هرات) واقع و تاهجوم چنگیز و تخریبات او شهر معموری بود .
تاق (طاق)	شهر کوچک و مستحکم نظامی بوده در نزدیکی شهر ذریغ (سیستان) واقع و تا ظهور مغل معمور و آبادان بود .

نام شهرها	ملاحظات
تهته	شهر قدیم و تاریخی افغانستان در نواح سند بوده ، و حالیا قصبه جایی آتورا گرفته .
جورین	در دوره اسلام از شهرهای متوسط افغانستان محسوب و در علاقه سیسان (فراه حالیه) واقع بود حالیا نشانی ندارد .
ذرنگک (ذرنج)	از قدیم و تاریخی ترین بلاد افغانستان و پایتخت ولایت سیستان بود در تخریبات مدهمه مقول منهدم گردید .
ذرغون شهر	در علاقه لوکر حالیه واقع و در قرون وسطی از بلاد متوسط افغانستان محسوب بود حالیا حتی کوچکترین اثری از او نمانده .
سمنگان (ایبک)	یکی از بلاد تاریخی و نفیس افغانستان تا ظهور و هجوم اعراب حساب میشد و حالیا قریه ایبک جایی آتورا گرفته .
سرخس (قدیم)	در طول تمام قرون وسطی از بلاد مهم اقتصادی افغانستان بوده و بعد ها خراب و جای اورا سرخس کوچک جدید اشغال نمود .
ساغانیه (قلمه)	شهر کوچک و مزبونی بود در عهد مغل (شاه رخ) در جوار شهر مرو آباد شد و حالیا نشانی ندارد .
شورمین	در (هزاره جات) حالیه واقع و ناحله های مغل از شهرهای معروف افغانستان بود .
شانی (شاهی)	در جوار شهر ضحاک (بامیان) واقع و از شهرهای معروف افغانستان در قرون وسطی بود .
شهرک	در علاقه غور واقع و از بلاد مهمه افغانستان در دوره اسلام و بروایتی پایتخت سلاطین غور بود .
شیرین تگای	در علاقه (میمنه) حالیه واقع و تا ظهور مغل از بلاد معموره افغانستان بحساب میرفت .
ضحاک	در نزدیکی شهر (بامیان) قدیم اوفتاده و از شهرهای تاریخی افغانستان حساب میشد .
عزنی (قدیم)	یکی از بهترین بلاد افغانستان بوده و تا ظهور دولت های غوری و مغل معمور و آبادان بود .
غلغله	در مقابل اسنام بامیان واقع و از شهرهای نفیس افغانستان بود مغل ها او را منهدم ساختند .

تاریخچه مختصر افغانستان

نام شهر	ملاحظات
فاریاب	شهر مشهوری در افغانستان بوده و تا ظهور مغل معمور و آبادان بود حالیا قریه دولت آباد در ولایت مزار جای آنرا گرفته .
فراه (قدیم)	در حوالی شهر حالیه (فراه) واقع و از چهار قرن قبل السیلا بدینطرف معمور بود .
فیروز وند	در کتک حالیه (قندهار) واقع و یکی از بلاد متوسطه افغانستان بوده و حالیا اثری ازو نمانده .
فیروز کوه	درعلاقه (غور) واقع و یکی از بلاد عمده افغانستان در عهد سلاطین غور بحساب میرفت .
قصار	در علاقۀ (مینه) واقع و از بلاد متوسطه افغانستان بوده و حالیا جای آنرا قریه اشغال کرده .
قند هار (قدیم)	در نزدیکی شهر حالیه (قندهار) واقع و تا هیوم نادرشاه ترکان از بلاد مهمه افغانستان بوده نادر او را تخریب نمود .
قصدار	در بلوچستان واقع و در قرون وسطی از شهر های عمده افغانستان بحساب میرفت .
قندز	در چند میلی خان آباد حالیه (قنفج) واقع و از قرن ده تا زده مسیحی از بلاد مشهوره افغانستان شمرده میشد .
قره باغ	در علاقۀ غور واقع و از شهر های متوسط افغانستان در دور اسلام بحساب میرفت .
کاپیسی نگارا	در کوه دامن حالیه (سمت شمالی کابل) واقع و در دوره قبل الاسلام یکی از بلاد طریقه افغانستان محسوب بود .
کارتنه	در حدود بگرام (جبل السراج) افتاده و یکی از شهرهای تاریخی افغانستان بود ، اسکندر اینشهر را بتا نهاد .
کوهسان	درعلاقۀ (هرات) واقع و در دوره اسلام شهر معروف بوده حالیا سوای خرابه ها اثری ازو نمانده .
گردیز (قدیم)	در ولایت باخدا (سمت جنوبی حالیه) واقع و در دور اسلام از شهرهای معروف افغانستان بوده خرابه های آن باقیست .
نگار آرا (هده)	در نواح شهر (جلال آباد حالیه) واقع و از مهین و تقیستین بلاد قدیمی افغانستان تا ظهور اسلام بود .

سازمان « کابل »

نام شهرها	ملاحظات
تلک (یوکرادیا)	مابین (بلخ و شبرغان) واقع و یکی از کهن ترین بلاد افغانستان قدیم بود ، یوگرتید شاه بلخ در قرن ۲ قبل المیلاد اورا بنا نهاده بود .
نیشاپور (قدیم)	یکی از معمور ترین بلاد افغانستان بحساب میرفت ، عشایر غر و بعد ها مغل آنرا تخریب کرد عمارت قجر و ابدالی اورا سقوط داد .
نکائی	بین اراضی کابل و کوه دامن از طرف سکندر بنا شد و یکی از شهرهای تاریخی قبل الاسلام افغانستان محسوب بود .
هرات (قدیم)	در جای شهر حایه هرات واقع و یکی از معروف و بزرگترین بلاد افغانستان بود ، مغل آنرا منهدم ساخت .
هزار اسپ	پایتخت خواوزم (خیمه) و ناطق و تخریبات مغل از بلاد مهمه افغانستان حساب می شد .
مرو چاق	در محل قریه حایه مرو چاق در علاقه مرغاب واقع و یکی از شهرهای قدیمی افغانستان محسوب بود .
مرو	در نزدیک قصبه حایه مرو واقع و از بزرگ و متقدم ترین بلاد افغانستان شمرده می شد مغلبا اورا منهدم ساختند .